



نداء لشكره الفاتحة ومعارف اسلامي مشهد

٢٠٤٠٣ تاريخ ١٣/٦/٥٣

١٣٣٢

قوله يا داود احي ربك اني اجد الله رايا وبقوة قوتها واما عا
سبيل لاصح الوقوف عليه قوله وارحنا اياهم موسى الرقيان
قلوبها وادان الشياطين ليهون الى اولياهم الربوسون
لديانهم من الكفر قوله جعلنا لكل شئ عددا واما
الانس والجن يوحى بعضهم الى بعض من خوف القول عزودا الربوس
ويلق خفية بعضهم البعض وحي ايجعوا ايه قال ان الشياطين
يلق بعضهم بعضا فليلق اليه ما يغور الخلق ته يلق بعضهم بعضا
والوحى مصدر وحيه يحيى من باب وعد وادعى له بالالف مثله
وجعه وحي والاصل فعول شطوط ثم غلب استعمال الودع
الا لافيا مع عندهم وحي و الودع الشارة والفاية و
الكتوب والرسالة والالهام والكلام المخفوق والعبادة
والفجج الوحي بالشمس يسمع مثله موت وحي مثل سرى
فعل بعرفا علو منه زكوة وحيه ارسية مجمع

هذا الحديث الذي ورد في القرآن
الذي فيه قوله يا داود احي ربك
انك تعلم ان الله تعالى قد خلق
كل شئ وله علم به وحيه
والله اعلم بالصواب

هذا الحديث الذي ورد في القرآن
الذي فيه قوله يا داود احي ربك
انك تعلم ان الله تعالى قد خلق
كل شئ وله علم به وحيه
والله اعلم بالصواب

هذا الحديث الذي ورد في القرآن

مفسرنا طهر رسیده و از کتب کتب با اسبابها النفس المطننة شده و از عباد و صلیح در مجلس است
بر وساده تفرقه و توحید است و بهر قدر علم و نور است و دلیل بر حق کردن
و چنانکه طلب کار است و کمال از چهار نوع پرورند اول طالب عالم است
که آن صحت و اطمینان است و دوم طلب کمال ظاهر است و آن مال و جاه و رفیق
نیک و نام نیک است سیم طلب کمال باطن است و آن صبر صانع و قلب نواز و اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده است چهارم طلب خداوند است که تامل و نظر بر کمال
رابع و طالب آن قلیل و جاهل آن کثیر است هر چند این نیز فطرت و لکن فطر اهل حق
است از کمال نیکه و خوش نکرده اند و اما تامل مسفوره فطر را باب دنیا است بلکه طلب
کمال بر هفت قسم است اول طالب دنیا طالب دنیا و طالب دنیا و طالب دنیا و طالب دنیا
و طالب دنیا از برادر اخوت و طالب دنیا از برادر دنیا و طالب دنیا هر چند کمال هر کس بود
یولد علی الفطرة کلد را رسته و حیه انه الله که فراموش را بار عارض شده دانش حق و دین
را فطرت است دانش دین است کمال فکر است و چون محو شدن مکنات از اتم است
لایم شد از سر بر سر از برادر سلوک و آن صورت نبینه و مکر متابعت و در مکر
و جعلنا بینهم و بین القری کئی بادر کن قوی ظاهره و قدرنا فیها التیر سیر و افها الی الی
ایا نا استینی قرار مبارکه امیر و قرار ظاهره حمله علوم است و سید در این و اخذ
از ایشان ماسوره است و هر که از مادی طریق و راه موجب بعد و پسند از طریق است و یافت
سلوک و عدم است از مجابات کز نشی و بمقامات رسیدن و بتقریر دیگر از غیر رستی و کجی پستی
از خیر که ششم رسیدیم بمنزل و دوازدهمین راه بهی که قدم بهی و که شست از خوشی موجب
طهارت معنوی ظاهر از ادب و موجب و صلح مجرب است که اوصاف بفس و از جمله شش سلوک
خدمت مادر و صحبت مادر و عزت از عزیز است و شش طاعت خالص نه درین علم و نه در علم است
چه خدمت بمنزله کیم است و فراموش آن پنهان محو است در خاک آینه نیست و کیم هر که پنهان در خاک

مکر

شرعاً بگذرد و خدمت نافع و حقیق محذوم است و حقیق خدمات دین و دین حقیق
رعیت کنند و بعضی خدمت فراشان و در بان و در خدمت مستوفیان و پاره خدمت
وزراء و امراء و ارکان و قلی خدمت سلاطین و پادشاهان و ترقی مقام هر خادم نظر
بمقام محذوم است و مقام بعضی از مادیان کامل است و هرگاه قلمه ایشان اینها
معارف است با جمل از رعتی زرقه از اولاد اسمعیل فرع به و حقیقت عزت حفظ
و پاک کردن با طری است از لایع و ذکر غیر محبوب و کثرت نمودن از ماسوا مطرب و مؤثر
با و امراء و کیم از آنها تعزیر ظاهر است از ارباب هر او و موسر موجب غفلت و غفلت
طر سبیل محبونه قال ص سیاه عالمی نهان لایلم الذی دین دینه الا ان یفتو
چنانچه حق الی شایق و من محرم کمال القلی با شباله بلکه عزت از مادیان است
خود ظاهره و از جوارح و عبادت عظمیه لازم است و شخص سبب ارتکاب میولات
نفاذ واقع به ملک بلکه او را مبتلا بفتنهای و محشاینها چون سالم از فتنها مانده عصمت و عدالت
در یافت کند و اطمینان چنان در خزل چنان از ایشان است و علامتش بعد از تحلی نفس کیم
احاطه با مردم مفرق خواهد و صحبت عارف کامل و حجاب هم سلوک عاقل و جلدت
و استقامت و افاده هر یک از دیگر از رور صفای محموم است و صحبت دارد دین بمنزله ماسوره
ان موجب استقامت طبع محموم است و بعضی از ساری اصحاب را مادی و سنسور است و خبر
در رعیت طریقت و بعضی را در عرش قهر حقیقت مقرر دارد و چون کامل کرد به سلوک
به آنکه کمال رسد و لغت بالغ و حق و کامل مانده میوه رسیده است و آن سال از درخت
کجی حشر باز کنند بعد از بلوغ او کجی کمال کلاف میوه نارسیده در درخت خواهد بود و شخص بالغ
خود را در درخت غیب و شمشیر نباشد باینکه خود را در درخت حال با شمشیر جز درخت
مادر دانه و مادر با مری و حقیق و بجز طلعت محبوب در نظرش جز درخت با شمشیر
عزیزه فزونشک ما عندکم یفقد و ما عندنا ساق بلکه در تمام قیود و عاقل و صلیح کمال است
هم در همه خدمت یعین و کمال کامل در نهان است و اهل عالم دنیا و اخوت طالب او و مستعد از او
و متن صحبت اوینه چه سیر کمال است او بلکه مطلع اسرار ایشان همه از بهر تر کشته و زمان دار

یفر

و سخنایکم بهسوی القدر و النجوم و شرف دنیا و آخرت بان و در کفایت کبریت و چون
نزل مقام حریت و در اصل این مرتبه غمزه از رتبه تعلیه ضایع و او را با دنیا و آخرت کار بست
و انکس فانت او را حاصل شده ماه دنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و هاترا
عنا اهلنا و نقطه صلح سلوک و مایه ارباب صفادر سیرا ماه تقواست و در رجات
تقوی بسیار است از جمله تقوا از شر که توحید است اربعه که توحید ذات و توحید صفات و توحید
افعال و توحید عبادت است و تقوا از شر که نبوت و شرک و بدعت و تقوا از شر که
ما در ذریه ظاهر شده و تقوا از جمله محرمات و مشتهات بلکه کتب از سباحتیکه
زایه بر قدر حاجت است نه این لازم است و کلمه جامع تقوا که از شر که
مطلق و از هر صفت ذمیه و اخلاق ناپسندیده مطهر است ان اگر مک عند الله انکم
و تقوا از هر صفت است در مقام عمل از تقوا عوام چنانکه هر کس خواص باشد در شهر
جامع است و ادخو قرست روزی راد شده و بان جامع اطعام نمای از درجه است
ساقط و هم چنین است هر کس در ان شهر که برهنه است و لازم است که رانده
باجتنبای از اموال سلاطین و حکام و خدام آن و جتناب از اوقاف و زکات
و اما کن لا ملکه الا انما مستلزم است و قلب و تقواست از برابر عبادت
و بهترین احوال است نسبت بر وجه شمر از در مروت و حکم الهی و روح عبادت
و سلوک است و طلب دنیا و جاه و مال و زینت فانیه آن از جمله حقیقت
امر است و حال آنکه دنیا چون سایه است هرگاه قبال نماند بان اعراض نیکنه
از تو و چون اعراض کنی از آن اقبال نماند فاعلم انما الحیوة الدنیا لعب و لعب
و مزینة و تفاخر بینکم في الاموال و الاولاد و ما الحیوة الدنیا الاستماع الفزور السکون
و زعم القابری مراد از تقوا چهارم است بر فهم و عمل بعد محصور و الحمله
شکر نعم لدرم دارد معرفت منعم را و معرفت موقوف است بتصفیه و تزکیه ظاهر و باطن
و چون سلوک مایه نام عرفان رب بجانیه علمای مایه عرفان نفس است محسوس است

دل بخار دانه به اهل اوقاف و کلام عرف و فقه و عرف ربنا الله العالم
بر خطا است هر کس که از هر راه و فضا را نهاده و هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
بلکه همه از هر چه را که در حقیقت خدا را شناخته حکم آنها که الدنیا و الاخرة
نجه او عالمیان از انست خدا را نهاده و هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
حاکم هر قدر طلاع با موصفات و هر چه را نهاده و هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
ایشان شده و معلوم کرده اصحاب علم و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
و اهل کفر و مشرک و اهل فکر و استدلال و ارباب تعلیه و سیر و جدال و التلون
و ادرک صورت و مکر و نیت مابین مدبر و مکر و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
بکواس طهر و معقولات بحث و عاظمه و آنچه منشأ و مصدر است و است کبریا است و از او محسوس قدرت
و بهر چه را نهاده و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
به دن الله حسیه و عظمه هر ادرک است و بهر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
معلوم است بهر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
ادرک است و بهر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
مش و محسوس دان از رزق است و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
و بهر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
و نور از جبار محیط علم و القاشع و از جانب محاط علم ظهور و اشراق است
مش و عالم پس ادرک همه نورین و کوه کبریا است و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
و کلیات حی فوج یکم کلوم انوشان و بمقلا بلرم 2 لیس حلی صده و مقوله قدر کراهه ال
کلا رعت له علما و صحت له حلی لیس لحتی غایه و لا نهائیه لزال در مرتبه و تقواست
من استوی یوماه لا یومعول و کل مرتب طلقات در استعداد اولی و در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت
حق لا یقال لو کان کذا لکان حسن چون کلمه در نواة بله شرا احد است بشود و بمصداقه
رب نه دلی علما در انواع کبار و شجاعت علوم تا بر و مستغرق است و چون و علت
انکار و خلاف ارباب علم لعلبت خلاف مقامات و درجات علم است و کبریا
تعارض نظر محیط در مرتبه نفس جامع همه دست و چنانچه حقیقت است نه در هر چه را نهاده و از او محسوس قدرت

و جو است یک وجه آن بمخاطب روجه دیگرش لمخاطب دیگر باطل است و
 دعوت انبیاء و اولیاء لمخاطب این مرتبه متقابل است و الله ارسل
 و انزال کتب و امر و نایات و احکام مبدء و معاد باطل و لغوی و محسوس و محسوس
 بحدت و استقامت ثواب و مصروف بمنیت و تا اهل عقاید بیشتر و تمامی متقابل
 در لفظه ایجاد هر نشئه از نشئات محض استعداد و صلاح است و مفضل کردن
 در نشئه انبیا تعینات باجترارات فاضله در غفقران لفظی بلفظ بترجیح
 آن سر با مری الدنیا و فرقه مقهور نباشد در تعقیبات از لایه و دروغات
 سرمدیه و اشجار حیرتیه و غرضان ملکوتیه و شجره اوراق ملکیه و انبار
 تعلقات عرضیه اشرفیه و رجوع کل قاصد در کل شئون آنیه را جمع
 با حال داین هر چه بکشت بقطره متقابلین است و هر جز را این نظر از محف
 متولد و بخود انبیا و بخود نبیا و شجره و بخود هر دستور و هستی تجلیش کفوض
 و غایب و از خود به و دعوت است و تعقی و اثبات هر جز را از صفات صافیته آن
 است و هر که کوبیده من صدق است و هر که کوبیده من صدق است و هر که کوبیده من صدق است
 و مادیت از صمیمیت و لکن اسرار و مشبکات لایزال ابدی و جو و صفیات
 لم یزل سرمد الله و نشئه در نقطه جامع و در عالم تفصیل و کثرت هر یک مکرر و دیگری
 و متمم و جو جامعند و نور محض و جو نباشد چنانکه ظلمت صرف تحقق پذیرد و بل هر دو
 مستقیم و رکن یکدیگرند و جو را از غوغا و جو را جزو زریق و حی را زیر و حق را
 باطل لازم است چنانکه جو را جو و جو را جو و جو را جو و جو را جو و جو را جو و جو را جو
 و این معنی است که حق و کفوق قابل کمال است بکلمه برهمنه لبس خلق جدید
 از متدین است عدم نیز در تفاوت برقیات کریمه و صعود است
 کائنات است بکمال اطلاق و نه بر اطلاق و دوران غیب نظر هر دو
 ظاهر بر غیب و غرض خلق فیه قار الذات است در از من و جو و
 اکتفا حد و جو و غایب علی ذاهب است و آنچه باقی است ابد الله

صداوند است و آنچه خفا و دستار بر می خلی است و لا زال صداوند
 ظاهر بکلی و متجلی است بباطل و ظاهر و اول و آخر آن و کریمه جلاله در حق
 ثابت نشد و تجلیات حق متکرر نکرد و حق هرگز از قصدت خود خارج نباشد
 فخلقت الخلق لکی عرف شانه مقال است در مقام عیان لمن له عیان و هو
 منسج الان و امکان و امکان و عیان و حیوان مرآت حق است و جو را
 بخود بصیر و سمیع است و عجب آینه کرده است به از امکان میکنه محفوظ باشد
 و آسماء حسنا حق و مرایا حقته با آسماء متقابله شتر خلقه لم یکن خلوا من خلقه
 قبل ان یخلق الملك چون تجلی قاجبیت آن عرف بکثره حق و اوج حق حضرت آ
 متقابله جلال و طلال و عالم قدم و صدق هر چه اگر در و هر حال و طلال
 و خفا و یزد در درمهم مغرب عالم در مشرق آن بشک آن دلالت و جو را آن طالع
 کرد و کمال صفات حق را در مرتبه جلاله و طلاله اهدام مطلق شایسته نباشد هر چند
 آسماء و کیفیات آن جلال و طلال مخالف و قساق باخ و لا علیه عیان ذاهب است
 و تمام مغارب و مشرق عرش رخنه با بتوار فیض از لایه لم یزل تجمد الذوقان
 و مستمره الفوران است یکسان است لیکن شتر اقراب الیمین شمس و انبیا و کافه
 و کونه و عین و جنبه لایزال در ظهور و رجوع و به و وعونه آن ذلک نشئه به و لک
 لسته الله تبارک و تعالی تر لعیفه و طلاله و عجب به ان ظهور انبیا و اولیاء و ملاک
 در عصر و اوان آن ذلک داب القادر الرزق آن ذلک شانه لمتفضل المنان
 و بحر فیض جوش در تمام جهات تسلیم با بواج بدو و جو و نه طلعتش در زمانه باب
 است عاقل و الله است ارد و قد طاشت لبقطة الدایرة و لم یزل ذاتها فائز
 و امواج بحر حق انوار و ظهورات و مجال و حجابات اوینه در حق و حق ظاهر
 و تمامی خلق امواج و انوار تسلیم بکمال کالات خوانند شد و انبیا و اولیاء
 اجزاء و ریشه ان کبریا و شتر انان صغیر است و دارای کالات عالمیان است

و ظاهر در عادات و تقالید انبیا

بر در مرتبه قشور نیز استوار و اکثاد دارند بر نقوش جمع کجاست و نشان کبر و صغیر در
 استوار یک ن از برای مرآت لبون آن از برای حق چه این نین هم عارفند هم
 معبر و ن هم ناظر به هم منظور هم مرآت به هم شخص و ما امرنا الا واحدا
 اول بر این کفر و ان اسوات و اندر کما شتارتقا ففتقناها و جعلنا
 الماء کلش حی الله یسرون سماء و ارض عالم خلقی را از مرقوق متور
 مفتوق گردانید تا جمل ظلمات و نور به یکدیه کردید و کثرات اکران و عیان را
 از آن نفس تجلی خف است کجوف با جف ظاهر نماید و سماء و ارض اودم و حواء
 اول است در مطلق غائر و صدق آن بر کل اودم و حواء است اطلاق اودم
 از باب وضع خاص موضوع له عام است و وفق امر مرقوق از باب است
 و ذواتی شغ صفت شریست و صفت شغ مقام قابل و صورت و ام این است
 و لهذا ما آن ام است حیوة متولات و کثرات از آن است ارضی است
 و تعینات و کثرات در رحم صورت بنه و استقامت مقابله از سعادت و شقاوت
 و استاد حن و سوا در اینجا انجام پذیرد لاجل آنکه در مقام جوهره اب و هوای
 محض و قابلیت صرف است حکم و متناهی باشد و در اینجا مقام عارض است مفاد میجو الله
 ما رضاء و ثبت و عنده ام الکتاب اشاره بامر مرقوق و لوح حقیق و جوهره
 و مداد است و القلم و ما یطرون ن رمز است از رتق و قلم
 رمز است از رتق مایه و ما یطرون رمز است از رتق کثرات کثرت در قسم خورده
 است حی عالم تمام مباد و نهاییات و ابتدایات و انتهاییات و حقیق است مقام کفایت
 و قرآن و استاد فاصه و استاد عامه کلا در دوات نون و قلم و قلمون و لوح ماکان و ماکون
 کمون و مودوع است و مجود است بیای و حامل و فیض مایه و مدادی و صفت
 است در مقام قوت و قدرت و حکایت و صفت شغ حق نماید است
 چنانکه هرگاه سحره ذات عفتان را اصلاح نماید بقطع غشور نش قوت آن بفرایه میسر
 هم چنین منظر کالات و وجه به کالمره اجبات بعد از استایح باخ اقر است
 از میان است از برای ضغنا و در واقع فرقه مابین کورسات است و سماء و سماء است

عنه الله و کوا

عنه الله سبحانه و اعفیضان فاسم معروف با سماء کما یترکوا و علیه غفره و آفتن
 و تجلیات غیر مکرر است و لهذا آنچه زید و انه عمر و نه انه مکرر بعلم نظیر چه علم
 عینی معلوم است و معلوم زید در فطرات متناهی از غیر فطر علم فطر علم در است و کثره
 است از متفرقه و مکرر است و مسئله شری در میدان شری کیت کفوان را کجودن
 در آورده پس هیچ تجلیات تجلیات دیگر نباشد چه در جنبه تمام آنها از متناهیات
 چنانکه ظرف واحد را هرگاه از بحر مکرر آید به تناسل سازند کثرات عین که کبر
 است در جنبه اسم مایه بر کل صادق است بلکه تا نیز دایم است و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو
 در مقام مرقون معانی و کثره کتبه فیض و تعطیل فوادی است از این است
 آنچه زید میداند از علوم فطره شمران طلاع فطر را در وجه هر یک
 و هر از تجلیات شری حقانه و وجه با وجهی که حیث الوجه بقال ندارد
 و کثره اعدام هر یک اعدام دیگر بر کور با وجه را با ذات بقال بقال
 صد در کالوزم این از اینست و تعلیه مطر در علم فطر حرام است مگر آنکه تغییر
 فطرت در شوان تنزلات او را در فطر از علوم مجوز است تعلیه جهتا در معلوم را
 بمنزله را در و مجتهد را واسطه داند از برای حکام بدو نیز مطابق نسخه تکیه ادا است
 و وجه الله متناهی است حقنه بر سماء نفس و وجه اوینه و اسم عبارت از ظاهر
 است و دلیل است بر مرقون سماء تمام سماء آن کبر است و محض و محفوظ
 و مرجع است مقابله است در مقام اجمال و ذات و لیلته بقدر و در مقام
 تفصیل لوح و نفس و یوم اقیانه است و تمامی توانست و ظهورات کلا بالفعل است
 و مراتب ادراک و دانش شریست سموع و معلوم و مشهور و مقام
 در شرفه بذوق است در مرتبه ذاتی و جامع که در کل کراینه و ذوق نایب است
 آن بمثال است چنانکه هرگاه بشنود ماء موجود است و لکن بصفت زین است از سموع
 چون معلوم نایب بصفت جسم رطب سیال و رافع عطش و مجر از این است
 مرتبه نایب است و شهود آن در خارج و دیدن آن در نفس و رافع عطش و در فاق محض است

و علم خدایت و انانیت و کفر در اسلام

و جامع آن روح حیض ماکان و مایکون است و عیان لا شریک به در یوم ایشان تمام است
هر کشف و ذوق و معاینه علم به آن نهاده در جمیع احوال متفرق خود در علم
و شکر و شهادت و حق را از اجل امتیاز او مدد کرد که خاص و مفوض باشد
و جوهر نفیض چون عیان و فیله جماعت کوران خواسته فیله را بینه بفرست
بجز طوطی زده گفت فیله چون عمو هست و دیگر است بگوشش گفت فیله چون
است و بفرست بپشتش سینه گفت فیله همچو تخت است چون با هم سخن
مختلف بود و هیچ در واقع میسر آید که او نشانی از بلک عارف به فیله کام
انکه است فیله را تمام اعضا و اجزا و اشکال همچو است عرفان عالم
ظاهراً تمام تجلیات کون الی الله نهایتاً که در عالمیان است ابداً و در هر
دسته مابین جزو کل در عرفان باشد عیناً همی لا نظراً آگاهانه کلش و در جات
کشف و عیان و مراتب مقامات علم و طریقان غیر متناهی است و در
انکشاف عارف مقامات توجه است از بعد از هر نقطه معاینه مینماید بعد از قطع
سفر از بعد از سفر از سفرناهی با الله و نظراً الله باشد **بند آنکه**
عالم با نور الله است و هم جامع و وجه است در توسل و اول مخلوق
از عالم نازد در صورت تراکیب است عبارت از اول موجود از وجه حقیق و احد حقیرانی
است از حیثیت ذات ربوبیت و فاعل و ایتیه و از لحاظ عبودیت و قابل و ضل
بمنبت فاعل بقابل و نسبت بقابل فاعل طبایع از بعد از طبایع فاعل موجود
و مراد بر رزق مابین قابل و فاعل رتبه جامع و شجره منتهی است سبحان الله جل
الازواج کلاماً ثابت الرفض و هم نفسهم و ماله یعلون ارایه صلیه و از
قابل و مقبول و ربط و ارتباط در فرشتش اول خلق اول و ضل حال به آن
و از این چهار در ضل نهاده و تفصیل متعین کرد و بجز عرش ربک بوسل
نورتم نهانیه و هر خبره و عیال جامعیت سمر است خدایه عقل و روح
و ما و ناز و ام الکتاب و روح حیض و سجد و بیت المغور و بیت الله
و آدم اول و غیر آن ملکی ادراک عقل و لحاظ حیره و حیره روح و لحاظ حیره و

در تفسیر

و فقط

صلوات الله و لحاظ
و لحاظ افتاد و ناز و ملکی جامع روح حیض و ملکی نهانیه و ملکی نهانیه و ملکی نهانیه
و ملکی نهانیه حق بیت است و ملکی نهانیه بیت آدم و فقط کونیه و ملکی نهانیه
فلو کان الجرم ادا الکلمات و بی نقد البی قبل ان تنقد کلمات و بی لو
جسنا بمثل حد و **بند آنکه** مراد از بحر حق است اولاً قلم از ان به او ارقام
روح مدعو و اقلام عنقر و الواح ان رجب عوالم متعدد است و این جمله الواح
و اقلام مسبق بقلم جبر و اوله و تا مر اقلام و الواح ماکان و مایکون از ان ظاهر و نه
و ملکی نهانیه و اصل کل است در تفصیل عنان غیب و شهادت و آن بود و عقل
و روح و نفس و طبیعت و ماده و سال و جسم است و اینست عرش و عرش و عرش
بند آنکه عرش از عنان غیب است و بعد از عقل و نفیض
کیفیت متناهی و از اقلام و از اقلام و از اقلام و از اقلام و از اقلام و از اقلام
و مزاج در عوالم طبیعت است و طبع معتدل است و هر حال فاعل و منان است
تعدیل اقرب معتدل و مبد است و آن جوهره ممکن است جمیع صادر اول و اول
جوهر علی و بیع شده و وسطه فیض عنان و از ان و مواید نه هر حینه فیض است
و عرش ممکن است و از روح سیم منفرد از روح و عرش افاضه نهانیه و از
از روح کینه حاصل کرد و چنانکه از روح سیر و روح خواجه کثیره و ظاهر و سیر و از روح
است حاصل نشا اگر چه روح در است بهر همی که نور ظاهر در صادر اول و از
نامر ممکن است و روح است و لایق به روح در در زکوة و عین نه در وجه ماکان غیب
و اعتدال بعید به معدن و متوسط نبات و قرینه ال حیوان و عینه ال
تمام است و هر یک از عنان در عقل و نفیض و نفیض و نفیض و نفیض و نفیض
از طبایع غیبیه از روح تغییر با دة و از طبایع شامیه و جسمیه تغییر صورت و از باب
نظیر در کمان مکرر و در وجه ممکن است و از اینست که در هر طرف متوقف غیر
است و ممکن است که تمام است و ممکن است که در هر طرف متوقف غیر
و هر چه در است ماده جسم نفس عقل و هر چه در حال نامر صورت یا مکرر است
از ان و از ان جسم و یانه حال و نه مکرر و جسم مکرر نشا با تعلق و تصرف و نه بر در ماده و

حد ثابته نور جمال ذات تعالی که حقیقت هندسیات کونیه را اصول و ظواهر انشای
مزدع مقرر داشت و هر فرد از مکلفین امکانیه را ممکن از این دو فرمود بخوبی که تمام
ایجاد بر لوح انوار افش و کنونات بد و نز حالت غرقه مظهر کرد آید **لَا يَقُولُ الْقَائِلُ**
لَوْ كَانَ كَذَا لَكَانَ هَذَا و **لَا يَكُونُ لَكَانَ عَلَى السَّجَّةِ بَعْدَ الْإِبْجَادِ** و بعد از اعراض و نیایش
ارباب طغیان بحر طغیان متنازع مواج بار سالار سل و انزال اکب محبة تقیه غافلین
و تذکره ناسین متلاطم و بجد اول انهار متعذبن تسلیم و قطع حج عباد غفله نموده **وَمَا**
دَرَجَاتُ أَهْلِ رِجَالٍ متفاوت آمد **لَمَّا** از اصول علوم تشبیه از اصول دینیه و فروع
علیه محکمت کرد بد تا هر کس بر حسب سع خود شیئا فشیئا در درجات ایمان و تقوا
علم و ایتقان صاعد و بمقصد اوصیا که مرتبه جامع بیان است در افق مبین عرش
استوار نقظه حقیقت و سطر طریقت و نور شریعت متکی بر وساده تفرد و
متوج **بِالْكِتَابِ** صدائیت و منقوت بعث کتاب اللی و لسان اللی و
مستقر برین نوع علم ابداعی و بیواسطه بیان فایز گردید مراتب صافی سر امانای
امام و ظهور ظاهر و لایک علام علیه الحجة و السلام باشد **وَلَا يَكُونُ غَرَضُ**
الزَّكَاةِ از این در ریقات جمله اثبات درجه اول از اصول دین از برای عوام مکلفین
مراد از اصل دین عقایه است که بدون دینیت آنها فروع دین و اعمال باطل است
و مراد از دین اسلام است و مراد از اسلام اذعان نمودن با حقایق است
و مراد از نماز و روزه و حج و زکوة است و ایتان فرموده کتاب بیان از طریق اصول دین و
فروع دین از برای ارشاد مکلفین و هر یک از اصول و فروع بر هر مرتبه
یک ضروری و دیگر نفیسه مراد از ضروری آنچه است که هر کس از طریق اسلام
شود دانای باشد آن بدون ذرا کفر و نفس خوردن و مراد بنظر حق نیست

در زمان حضور منصف خاص ام است و ذکر ادله و صفات و علامات ایشان در حلقه
درجات و مراتب ایشان است **وَمَا** **مَعَادُ** که آن از عیان نمودن
بعوض ارواح و جاد است در نشانه جزاء در عالم ظهور عدل و پادشاه علم است
و عمو شیئا و حشر موجودات بر حسب موم تکلیف و حضور آنست **وَمَا** **أَشْأَاتُ** **وَأَعْلَانُ**
بوجه صانع از جمله اصول نیست چه مراد از اصول این عقاید است در هر مقام
مان است و ایمان دارند و تو بفرمود علم خود میداند که سایر ملل نیز اقرار و اذعان
بصانع عالمیان دارند هر چند تا مملو قات است حضرت محمد صلی الله علیه و آله مکرر است
دعوتند نه است جابت و مراد ما در اینجا است جابت است و است حاجت که غنی
که قبول اسلام نموده باشند **مَجْمُوعَةً** فقر موجودات و حقیقت ایشان آنانی
دلیل بر ستر صانع غنی بالذات کامل است در سیاه فزیه و روز سیه و دیر از روزنه
چه هر که غنی بالذات را وجودی باشد هست و فریضه را ثباته ای یا نبیند
خود را و آثار خود را و وجودی است اثر تو تو موجود و از تو پیداست ما و اینکه تو هستی
و همین است نور چراغ چراغ درستی و بقا و بالضرورة تو خود خود را نیافریده
و دفع ضرر که در حلیب نفیها از برای خود توانی نمود و کز نه غنی بالذات خواه بود و ان بهر
الاطلاق است و ظهور فعل حشر حکیم تا در عالم اسباب از سبب حفظ بعضی
و کل را بجهت اشرع منافاته با عدل دارد چه مراد ما به سبب اسباب است چه سبب اسباب
ظاهر شود چه اکل اولاد از والدین و ثمر از شجر و همین شایسته است و لیسنا هر که
تو خود خود را نیافریده باشی لازم آید که تو پسر از خود خود باشی و بالبدیهه نبود
بر نفس بدون قبیح است از برای موجود و طلب نماید فریضه و اکیاد را بلکه محال است

چنانچه قبح است بر نفس بطلب پناهی و بالضرورة توپش از خود بخور و خود خور نشاید
و کسیکه مثل تو است نیز توانا بر ایجاد تو نباشد و گرنه رفع فقر و احتیاج و دفع بلا یار از
خود توست و حال آنکه نیستی و فقر عالمیان مستقر و جوهر بالذات و همیوم الوجوه است
که لازمال پائینند است و اولم یزال فیض خود را بایشان برساند تا آنکه لازم نیاید
استغناء و باینسان در حق فقر بالذات و لازم نیاید نیز هرگاه حفظ غنی بالذات بخوی
و این معنی در صورت اینست و شایسته مقابل شهوت است اِنَّ السَّمَكِ فَاَطْرَ السَّمَوَاتِ
وَالْاَرْضِ اَيَا دَرَسَمِ مَنِيْدَه آسمانها و زمینها شکست بلکه شکست در مرتبها آن
2. خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَاخْلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَاثِ لَاوَلَا الْاَلْبَابِ بهر تکیه
در اینست آسمانها و زمین و در شرب و روز از برابر صاع عقل و ادراک و لیکن
روشنی که شبهه درستی صانع و مدبر آنها دارند و حضرت عزیز بالذات یگانه را
شمارد و شبهر و صدر و ترکیبی و حیاتی است اما شکی که مقتدا بخون بخدای
دیگر است پس وجهش یکسان با کمال مطلق و وحده صرفه و غنای ذاتی است چه
هرگاه از برابر او شمرد یا کم لازم آید تشبیه و تعطیل و تقیید و تمام آنها دلیل
بر نقصان و نقصان صفاتند که است و تو می دانستی بضرورت عقل خود و حق تعالی
از صفاتند که است و می دانده کامل مطلق است و مقتضا کمال مطلق توحید و
یگانگی او است بر وجهیکه شکر و شکر و حد و احتیاج لازم نیاید و گرنه خدا بندگان
هرگاه بر صفت بندگان خود باشد و اینصاف هرگاه که فرض شریک نماند از برابر خدا این
معنی که خدا یا زیاد قابل شکر میگویم لازم نیاید در بصورت حدوث هرگاه از برابر
آنکه هرگاه نقص و کم و درجه و بهتر و هر یک فقیر و محتاجند چه در تعدد و در تان

و شکی

لازم است از صفی هر یک بآن صفت از دیگری امتیاز یابد و گرنه تان صارق نیاید و شکی
نیست که هر متازی خود و معین بصفی خود و فاقد صفت آن دیگر است و بالضرورة خود
و موصوف بصفی خود ناقص است و نقصان لازم دارد حدوث را بلکه نقص ذاتی حادث
و از شأن بندگان است و خداوند کامل الذات منزله از صفات ایشان است و بتقریر دیگر
لازم میاید ترکیب هر یک از صفات مفروض از ذات و از آن صفتیکه بآن امتیاز
میاید از دیگر و بالبدیهه سه مرکب محتاج با جزاء است و هر محتاج فقر و عاقل است
لو کان فیها اَلْهَذَا لَفَسَدًا تا هرگاه در آسمان و زمین خداوند مستعد و زیاده بر یک اَللّٰهُ
بهر آسمان و زمین و آنچه در آنهاست فاسد و چنانچه هرگاه تو از دنیا بمراد و
هر یک در ایجاد شئی و عدم ایجاد آن چه در بصورت هرگاه اراده هر صورت نیز کرد
لازم آید محال که آن موجود شدن شئی مفروض و موجود شدن آن است در زمان و وجه
داین بطل و محال است و هرگاه هیچ یک از اراده ایشان صورت نبندد هیچ یک خدا
نباشند و هرگاه اراده یک واقع و از دیگر غیر واقع باشد خداوند در حق صاحب اراده است
و فرض خدا در صورت فرض اول است و از جمله ادله اثبات توحید دلیل فرض است
بلکه هرگاه مفروض قدیم لازم میاید و قدیم باشد زیرا که ثبوت صورت
نبندد مگر بوجه قدیم چون قدما ثلثه ثلثه باشد قدما ثلثه ثابت است از برابر آنکه
تحقق ثلثه بوجه قدیم است چون قدما ثلثه ثلثه باشد قدما ثلثه ثابت است و گرنه
تا آنکه لازم آید خدا یان لا نهایی و بطلان خدا یان اَللّٰهُ قَرَّاضِحٌ است پس فرض قدیم
تیر به هر بطلان است بلکه خدا شریک نه است شَهِدَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضُ قُلُ
هُوَ اَسْمَا حُدَّ اَلْاَلِهَ الْاَهْوَا الله نور السموات والارض ان الله على كل شیء
شہید و انه بكل شیء محیط و من کفر فانه اَللّٰهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ شهادت میدهد
خدا بنبغه در هر ظهور و نیست معبود و مقصودی مگر او و او است یگانه و آسمانها

قدیم

حق تعالی بعلومات حضور معلومات است در مکارها و قدرها و خود کتاب است
 قال تعالی ألم تعلم ان الله عالم ما فی السما والارض ان ذلک فی کتاب آیاتیه
 که خدا سیدانه انچه را که در آسمان و زمین است به سببیکه این علم در کتاب است مراد از کتاب
 در اینجا کتاب تکوین است و آن وجه کل شیء است هر شیء عرفی یا کلمه یا طرز
 آن است و علم حق تعالی بشیء بر صفت آن است خواه آن معلوم جسم باشد یا روح
 یا رنگها و مادی و ذرات علم نباشد هرگاه شیء را بر صفت بشری دانند باشد یا در
 غیر محل او و یا به آنکه کتب باشد هرگاه زید را در آسمان بداند و همین صفت
 در مرتبه بداند بلکه هر چیز را بنفس انچه میداند عظام و علییه و الصفات و اجهات
 و المراتب و المقامات و معرفت اینها از اصول نه شیعی است **و از جمله**
اصول اعتقادیه عدالت است که آن رحمت و رحمت در افعال بنده کان به انچه
و جبر لازم آید و ما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا بفرقة من مکارها
مکر کرده و احدی را بختیار خود مملکت شد به انکه جوهر در ماده شیء واقع هر چه جوهر ظلم
 است آن اسد لا یظلم مثقال ذرة به سببیکه خدا بقتل از ذرة ظلم نمیکند و به انکه
 جبر در افعال ایشان نفع نباشد الا اگر اهل الدین با کراه و آمینه از خدا بنده کان در
 دین که آن علمها را این است بنوعیکه از برسانندگان خیار و قبول در آن علمها باشد
 و گرنه ثواب و عقاب بالمره مرتفع میشود بلکه از سلسله انزال کتب لغو خواهد بود و شکا
 یست و جبر در افعال عباد بنوعیکه ایشان را غلبت باشد نیست مگر شان عاجز حاجتمند
 عاقل جاهل و خداوند از آن برتر است که نادان و ناتوان و فقیر و غنی کشته باشد و گرنه خدا
 بنایم بلکه خداوند کامل در انچه در انچه است جوهر و جسم نمود بلکه مقتضای عموم قدرت
 و علم خود نفس ذات شیء را جامع و صالح کل جزیات و قابل تمام شد و رافیه

پس بختیار خود در حین تکلیف بایمان و کفر مملکت شد نه بر حسب اختلاف نهایت در جبر
 و بالقدره بختیار شد و حسن و الجاء و نظر از قیاس است پس خداوند بان روانی حکونه
 و حال که میفرماید انما مردون الناس قسوس انفسکم ایا امر میکنند مردمان را به نیکوئی
 و حال که خود نیکوئی بکار نیافزید و تومیدان که حق تعالی اینها را اعتبار نمیکند و چه در
 ترک اولی از ایشان پس بگویند روا باشد جبر و جوهر ترک اولی و ترجیح بلا مرجع است
 و اعتقاد باینکه خدا عادل است یعنی جوهر و جسم در انچه در انچه است و اعتقاد باینکه خداوند جبر و ظلم
 و همه که منکر آن باشند کافر و مفسد در نارجم است و اعتقاد باینکه خداوند جبر و ظلم
 در افعال بنده کان نمیکند بلکه تفرق میکند در ایشان مقتضای طلب کینونات و ذرات
 ایشان و آن بختیار ذات بنده کان است از اصول نه شیعی است و منکر آن ضایع
 از فرقه شیعه و داخل در فرقه سنی است چه عقاید این حسن و قبح شیء از منب
 شیعه است بخلاف سنی حسن و قبح شیء را انفعادانند و حال که حکم عقول سلیمه بقول
 صحیح مستطابقانند قال کل ما راه المسلمون حنا فهو عند الله حسن و کل ما راه
 المسلمون بیجا فهو عند الله قبیح هر چیزی را که اهل اسلام از ارباب عقول صافیة
 مستقیمه حسن و نیکویدند انچه در تقاضای نیکوست و هر چیزی را قبیح و بد دانند در تقاضا
 خدا قبیح و بد است و بالبدیهه بختیار در افعال حسن و ممدوح است چنانکه الجاء و
 به بختیار قبیح و مذموم است و شک نیست که جبر در افعال قبیح است و حق تعالی منز
 است از انچه قبیح و الا لازم میآید ترجیح مروج بر راجع مراد از مروج صفا و الجاء
 بنده کان است در افعال چنانچه مراد از راجع بختیار بنده کان است در افعال افعال خود
 و مراد بختیار قابلیت جامع است که مثا افعال مقتضایه است از خیر و شر
 در همه احوال آیان برین طایع را که صالح عصیان است و عاصرا که قابل اطاعت و حسن است

مانند روح است درجه بیست و چنانچه روح انسان به جهت ظاهریت و جبر بر روح متحرک
و زنده نیست هم چنین افعال بنده گان نسبت به اراده خدا پس همیکنه میگویند بنده قائل
فعل فاعل است جبر باطل و همیکنه میگویند اراده خدا تفویض باطل شد و این شرکت
نباشد چه در شرکت استقلال هر دو شریک لازم است و در صدر فعل و تومید اند
افعال بنده است نه خدا لکن از آنجائیکه لازم است اجابت نماید خدا طلب و اختیار
بنده را از برابر ظهور اختیار لهذا اراده خدا تعلق میگیرد در اراده فعل بنده باقی
مفوض خدا در آنست هیچ خود محبوب و مغرض اعمال را پس قوه بنده در طاعت و کفر
از محصیت نیست مگر اراده خدا کاحول و لا قوه الا بالله و این سخن از راه است
قول حواله که فرموده و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی که شان نزولش
در جنگ بدر بود در حینیکه پیغمبر مامور شد باندن حلی خاک و سنگ ریزه بکافران
و بعد از انداختن منهدم شدن ایشان پس آیه نازل شده تو غنیمت خست در وقتیکه آن خست
خاک را بکافران کف ریزید خدا انداخت تفسیر اینست قوله تعالى قال لهم بعد ان
باید یکم بشید کفار را عذاب ستمایه خدا کفار را بدستهارش و بالجمله سناد فعل
بیب و سبب سبب امر پس الامر اینست که سبب سبب لاجر و لا تفویض بل امری
الامر پس و اعتقاد بآنکه خدا جور در ذرات شیان میکند از اصول دین و عقاید بآنکه
خدا جبر در افعال بنده گان نمیکند از اصول مذاهب است از آنجهت است که عدل بمعنی
اول در حق بل جبر است غیر از عدل بمعنی ثانی است که در مقابل جبر در افعال است
و از جمله اصول دین است عقاید بنیوت که آن ظهور ریاست عاتقه الهیه است
در شخصیت معصوم بالا صاله بدون وجه نیابت از برابر ارشاد کلین و بهیال منفی
تشریح و تفسیر حکام دنیا و دین و نیابت بنوت بدلیل لطف است و اگر نه
احمال خلق بجهت لازم آید فکای ایشان از نظر عوالم خلقیه از نور محمد ظاهر شده اند

و اینها دلیلی است که علت غائی ایجاد و قایده آفرینش معرفت و بندگی است و میباید آنکه هر شخص
در این مقام ارشاد عظیم و هر کسی محل لطف عظیم و خطب جیم بنوت تواند بود بلکه باید صاحب
بنوت شکر باشد کامل در ادب و خلاق و اوصاف و جامع صفات بنیوت بود و اینست
اول و اکمل تا آنکه حجت بر او باخفته باشد و الا لازم آید احوال خلق و عفت در آخرت
و اثبات بنوت پیغمبر مجزیه و خارق عادت است و اما اثبات بنوت محمد ص
الآن بقرآن و نظم شریعت او است و اما معجزات فعلیه بر وقوع آنها تواتر
و تواتر حجت است و اما از برای اهل عرفان از خواص است که صاحب قلوب سبزه داران
جمع اتفاق و اقل است که از نور محمد ص موجود گشته اند که از جمله آنها قرائین است
که خداوند فرموده و انزلنا لک القرآن و لکرم یعنی قرآن قول رسول کریم است و چه
از فیض او دران و علما بلغا و اصرار از زبان ائمه ائمه بشل قرآن نمیتوانند کرد
پس این معجزه قاهر بنوتش از برابر عالمیان ثابت است تبارک الذی تزل
الفرقان عما عینک لیکون للعالمین ندیرا منزله است خداوند و قرآن
بر جنبه خودش محمد بن عبد الله نازل کرد ایند تا آنکه برساند عالمیان از کفر و شرک
و بفرمان ایشان را بتوحید و بندگی حق جل و علا و ما محمد الا رسول قد خلت من
قبله الرسل نیست چه مکرر رسولیکه گشته اند پیش از او رسولان و پیغمبران و این
اعتقاد از جمله اصول دین و شکر آن چون یهود و نصاری کافرانست بلکه بجایست
انجانب نیز از ضروری دین است کما قال تعالى و ما کان محمد الا احد من رسله
و لکن رسول الله و خاتم النبیین نیست محمد ص پیر پیچ یک از مردان شایسته
و لیکن رسول خدا است و آخر پیغمبران است و صدق این مقوله خیر معجزات باهر
و نبیات حکلمات متواترات است در عظم آنها معراج و اعظم از آن لقیه
عالمین مطالب است باعتبار آنکه انجانب در مقام علم و علو ریاست و عظمت

از نظر از نظر بنیوت

در بیان احوال بنده

در بیان احوال بنده

و معرفت با اتفاق سلیمان که بود که بسبب و در تسلیم و نقیاد حد و نسیب
طاعت و عبادت عباد اوقتی بر آن است بر ثبوت بنوت محمد صلی الله علیه و آله
معنی ظاهر است و اعتقاد بعصمت نیز از ضروریات است باینکه کما
پس از بعثت و بعد از آن معصوم از گناه و محفوظ از سهو و لغیان و خطا و زلل و کله
بوده و الله لازم میاید به حجت به بالغه و قدرة الله تامة بناش و اینها بدلیل لطف
ثابت است که هرگاه معصوم بناش ظالم بناش و ظالم اهلیت از برادر ~~سازد~~
حکم الله و عهد الله ندارد چنانکه فرموده و لا ینال عهدی الظالمین و آیه
تطبیق مضمونش بر گذشته است از محمد و آل محمد و دلیل است بر عصمت و حجت
و تاکید نیست آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی نطق
نیکه پیغمبر از پیش خود بلکه آنچه میگوید بوجر خداوند است و اینها هرگاه پیغمبر
معصوم شده لازم آید ترجیح بلامرجح و ترک او نیست بفعل حضرت کامل
و اعتقاد با شرفیت هر بن عبد الله از تمام پیغمبران مجعلا از ضروریات است به شیعه
هر چند بحسب فهم صحیح و دقیق و نظر عمیق رقیق از خلق ضروریات رینه شده از راه
الکمه انوار انبیاء و حقایق ایشان از ظهور قطرات خورشید متحقق گردید و الله شفاعت
کبریا ان انجذاب معین شده که اول شفاعت ال محمد و بعد از آن شفاعت انبیاء
و بعد از آن شفاعت سائر خلق و او را بنوا از برادر آنکه حجت تمام است
و مقتدر است و اما قوله بهند ایم اقتداء یعنی بطریقه تمام پیغمبران و شارکن
پس مراد جامعیت شریع شریف است چنانکه میفرماید هو الذی ارسل رسول
بالحدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلمه و الدین کلمه الله نه تابعیت او
چه حقایق پیغمبران از فضل نور محمد و شرح ایشان از فضل و شرفه شریع محمد است
چنانچه حق تعالی عهد میثاق لغزت انجذاب را از تمام پیغمبران گرفته و او را متبوع

کما قال الله و اذا اخذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمة ثم جاعلکم
رسول مصدق لما معکم لئلا یمن به و لتقرنه قال و اقررت و اخذتم علی
ذلکم اصوی قالوا اقرنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و علی
نیت و انبیاء و پیغمبران داخل افراد عالمیاند پس پیغمبران از امت انجذاب چنانچه
در خطبه یوم غدیر فرموده و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلف الله علیه
علی سائر الامم شهادة میاید هم و محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول اوست بر کبری
خدا و او را در عالم قدم بچندین هزار سال و مقدم دست بر برادرها و فرمود
اقامه ۲ سائر عالمه فی الابد اما مقامه از آنکه که الالبصار بغير برادر است
محمد صلی الله علیه و آله را در تمام عالمها در آراء فیض گوی و تشریح در مقام خود زیاده که
ادراک کننده ذات نتواند نمود پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظاهر حق است در تمام احکام
یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله فانه
و سرا جبار منیرا از محمد و ترافرتادیم شاهد و بشیر و نذیر و خواننده بنده گان
بهر خدا و باین خدا و قرار دادیم ترا چراغ روشن هدایت و ~~دلیل~~ و ~~دلیل~~
میدان که با در خلق در تبلیغ کامل و معصوم است و الله حکم بتابعیت غیر معصوم
که صادر شود از در معاصر و کذب و سهو و فراغ و قبیح و ترجیح بلامرجح است
و اما آیاتیکه دلالت بر کنه پیغمبر و ضلالت و جهالت آن میکنند پس مراد بان
است اندر چینه مخاطب آنها پیغمبر باشد چنانکه در تفسیر معصوم و وارد است
و از این قبیل در محاورات مردمان بسیار است و خطاب بکسی است و مراد
کس دیگر است چگونه نسبت عصیان و مخالفت حضرت رحمن به پیغمبر آخر الزمان
روا بناش و قال آنکه کمال مقامات او بر حسب عموم قدرة الله است و شریعت
کامله جامع او از ضلال و حرام است تا یوم قیام قال طلال محمد طلال
یوم القیمة و حرام عمل عوام الی یوم کیفیه و در تفسیر حجاب قیامت بقیامت صغیر است که از حدیث
در حدیث

در حدیث

که در حق ختم ال عباس است باایات سابقه صریح است بر عصمت و طهارت خلیفه
 و شک نیست که کذب و دروغ جرم است و شک نیست در حق قاتل جبر را از آل
 عباس بر داشته پس هرگاه ادعای امامت و خلافت نماید عباس بطاعت مطاع و متبع
 خواهد بود و از جمله آیات منصوصه در ثبات خلافت ائمه ائمه و لیکم الله و کلمه
 معظم و المؤمنون است که مستحق علیه اهل سنت است در شان عباس بطاعت است
 در روزیکه کشته شود در رکوع بآل عطا فرمود و آیات و اخبار از عامه و خاصه
 در نفس بر خلافت اکبر و مقام شایسته است و کتب شیعه آن مشون است
 و ارباب انصاف راهین قدرا نه است و از جمله اصول مذمت شیعه است قرار
 بولایت مطلقه امام ۴ باب است در رسانیدن فیض تکوین و تشریع بجمع خلق
 کائنا ما کان از برابر آنکه اکبر صاحب ریاست عامه است بر کل مخلوقات و تو
 سعه آنکه کل مخلوقات مکلف و محتاج و مستند به از باب فیض چنانچه در آیه عرض
 امانت و مراد بان ولایت است معلوم است در ولایت اکبر بر تمام ذرات
 موجودات عرض نموده اند حکیم هر قبول نموده و نورانی و طیب و طاهر گردیده و در
 مخالفت و رزیه ظلم و کفر و خبیث و کجاست و بالبدیهه ریاست عامه بر تمام مکلفین
 لازم دارد شرفیت او را بر کل در تمام کالات و کراته امام بر کل نتواند بود
 چه در صورت ت وی امام با مکلفین یکسانیه مستلزم ترجیح بدمرج و در صورت
 نقصان امام ۲ در کالات از مخلوقات هر چند در کالات بعضی از کالات به
 مستلزم ترجیح مرجع بر راجع است پس باید رئیس عالمیان شرف و اکبر از کل
 باشد و آنچه است بر حکیم علی الاطلاق در رئیس بگرداند مساوی را بر مساوی و
 یا رئیس بگرداند ناقص را بر کامل حکونه امام در رئیس بر عالمیان و ما در عالمین و ما کان
 است اکبر از کل و مطلق بر کل و واسطه تکوین و تشریع در کل و باب فیض حق

و مع

و منبع مد مطلق شیخ و حال آنکه محلمشیت و مهبط اراده است کاه الزامه
 اراده الرب ۲ مقادیر آمده مهبط الیکم ثم یصدر من یتوکل الصادق
 عما فصل من احکام العباد اراده و خواست الهی بان تمام اشیا سرچشمه شود
 در انداز نمودن شؤون الهیه و فیوضات رحمانیه نازل میشود بر شان همه
 پس صادر میشود از شما احکام مفصله بنه کان مراد با حکام حکم مکرر و تشریع است
 از برابر آنکه احکام عموم دارد بنا بر قاعده ظاهر لفظ و از اخبار دیگر مستفاد است
 در عوالم بالتمام از انوار محمد دال فیه ۴ نه حاکم نور فتاب از جهات شک
 نیست که ائمه و واسطه فیض نور خود است و اور است همینه و قیومیت و ولایت
 بر نور خود و توحید اندر شمس امور امام ۴ است پس اعتقاد با حاطه و تقرب
 و علم و بابت اولدزم است چه او است امام مقتضی اطاعه و وجوب است
 تعلیم مقامات و معرفت در باب او و در کثرت مرده بشر مردن ضلالت و کفر
 چنانکه در خبر بنور سطور است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات
 میتة جاهلیة یعنی هر چه بمیرد و امام زمان خود را نشاند جاهل مرده است
 شمس سوال کرد از حضرت صادق ۴ از تفسیر اس حدیث فرمود یعنی مردن ضلالت
 و کفر بحکم امام را بر کل و شرف از کل و محلمشیت به سیدانه است
 و کل و محیط بر کل و عالم بر کل و سب کل ۴ نه و لازم است از برابر عامه
 بانفرد کالات از کالات جزئی ۴ در حق امام خود و است عقاید فرقه ناصیه
 در حق امام ۴ و اما اسرار و مقامات امام در نفوس شیعیان ۴ شایسته است و ظهور جلالت
 و این معرفتیکه ذکر شده و خیال بان اسرار ندارد از برابر آنکه این مقام که ولایت
 و شرفیت از کل است مستفاد است از اطلاق نفوس نه از باطن و شرف و لطافت آن

چه آن مقامات نفهم رعیت در نیاید بلکه نفهم انبیاء و علماء هم قال علی علیه السلام
وَأَمَّا مَا عَنِ النَّاسِ فَأَنَا رَاعِيهِمْ بِمَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ مَكَرُشَرِّ النَّاسِ أَنْ يَأْكُلَ الْبَخِيلُ
علما در نزد امام هم را بجهت ادرار که نتوانند بفهم چنانکه کاسته است از
مقدار آن بطور استخوانه کرد و این مثال در مقام ظاهر امام است نه مقام
نورانیت و عزان از برای آنکه تو دانستی که امامت ریاست عامه است بر عباد خلق و در
علوم و ادب است و فرمود ظاهر این است و باطن غیب منبع لایدرک ظاهر امامت
است و باطن غیب منبع الامور است قال لا یبقی سابق ولا یبقی لاحق ولا یبقی
یقطع فی ادراک طامع پیشه منکر او را پیشه گرفته و نه ملحق می شود با او و نه قطع
در ادراک بلند رتبه و مقامش قطع میکند مجله است که او را امام و حبل اللطافه می دانند تمام
اخبار و احادیث بلکه معتبره را در مقام ادب و کن هر چند قاصد باشد فهم تو و عاقل آیه حاطه
مقدور ادراک تو از آن زیاده وارد است و انکار کفر است و اعتقاد بانه از عشره
که اول ایشان علماء و آخر ایشان مهدی است از جمله اصول نه شش است و در شرح
من لدن کفره اقصیه نقل اجماع کرده است بر کوفه از عشره و احادیث هم در این باب دارد و اما فرق
دیگر از شیعه پس ایشان معتقد و متفق بر حجیم و متقی عذاب الهی است از برای آنکه متیازند از مابین
مثلا و مابین امام محمد باقر در علم و عمل و کمالات باهره و معجزات قاهره و کماله نسبت به دیگر تفسیر
و فرق شیعه است پنج است ده فرقه از آن غایب است و نبوت امام پنجم و در بعضی سغیر و
معجزات و کرامات امام است چنانکه از برای هر یک معجزات و کرامات است و در بعضی کتب ذکر آنها را انداخته
و اعتقاد بامامت مطلقه از اصول دین است باین معنی که لازم است بر مسلم معتقد به غیره بعد از
این کتاب واجب است قائم مقام و خلیفه از برای حفظ نظام دین و ملل و دجوان و اعتقاد بامامت
خاصه که خلافت بلا نقصه میراثی است باین مطالب است بر وجهیکه است و باینکه از اصول دین است
و از جمله اصول مذکور است معرفت نقیب نائب در زمان غیبت امام م یازمان حضور
که حامل علم امام و حاکم عمل و طریق امام است بلکه معرفت از پنج ضروریات اصول دین است
از برای آنکه تو میدان که اثبات وجود و نبوت امام ع لطف است و الا لازم می آید اجمال خلق و لازم

می آید ترک اول و باین دلیل خواهد داشت که هر سه گاه از برای امام حامل علم و علمیه لازم چهارم
از برای آنکه در سبک طبع از وسط جابل عزیز عادل بلکه علم و عمل و دلیله الت و هر سه لازم است حکم
روا باشد زمان از فضیلت حامل نفس امام ع خواه در زمان غیبت و خواه در زمان حضور و کونه
لازم لغو در غیبت امام ع هر سه حامل علم و نفس او را نامی بی جبار در خصوص ثبات و جموع
این بر کاران بسیار است از جمله العلماء و دین الانبیاء و فرموده علماء امی کانینا و بی
اسرائیل و چون طلب علم لازم است بر هر مسلم و مسلمین هم است از وجود عالمیکه دانایم
بمعارف الهیه و احکام فزعیه علیه السلام هر چه در دین و حضور در مجلس عالم جامع عادل عبادت
است چنانکه در جزئی و در کلیت و حاضر شدن در مجلس احکام یک است برایت باور ازده
هر از ختم قرآن و فرمود نظر کنید یکیک روایت میکند طلال و حوام مایه و نظر میکند در آنها
و عارف است با حکام مابین و هر یک شیشه یکوست و ریاست او و استخفاف بحق او نمایان
در رد کردن حکم او چه در برابر او و در برابر او و در برابر او و در برابر او و در برابر او
و از حضرت حجت رومی فداه مرویست فرمود فاما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة
حدیثنا فانهم جمعی علیکم وانا جحد الله در حوادث و اختلاف احکام رجوع نماید بوی
راویان حدیث مایه رستیکه است نه حجت غیر بر او و نه حجت خدا و از جمله علماء با بنی عالم
مطاع از غیرش امتیاز می یابد حدیث است که مولانا امام ضحی عکرم در تفسیر خود فرموده است فاما
من کان من العلماء الفقهاء صاناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه متابعاً
لامر مولاه فللحوام ان تقلدوا یعنی تقلید نماید عالمیه که نگاه میدارد نفس را از باطل
و صاحب دین و اعتقاد و صاحب خلاق حمیده و صاحب صفات پسندیده و تابع امر مولای خود
است و از همان بزرگوار در همان کتب مشهور است که نمائند نمایان با علماء مکرر که
بخوانند شش راز پنج چیز بود پنج چیز که از شک بخوانند بوی یقین و ایم از تکیه بوی
تواضع و کوچکی ایم از عدولت بوی نصیحت از سلو و دنیا بزیاده و بد از غیر آن چهارم
پنج بخوانند شش راز شرک بوی توحید و شک نیست و حق بوی رزکان در هر زنی لازم است
چنانکه دارد است که آن فینا اهل البیت و هر خلف عدول و یقین است
و باین احتیاط الغالی و انخال المبتلین و تاویل الجاهلین یعنی بدینکه
در اما اهل بیت علمایان عادل است که در رعیت میکنند اصحاب بدعت و علم و فضیلت
و تاویل جاهلین را و از جمله اصول دین است عدول فقهاء و کتب خواند چنانکه
در حدیث امام یحیی ع ازین احادیثین تا سر و دست فرمود از کان معرفت

و اعتقاد بوجود بهشت اللذان از ضروریات دین است باعتبار نعمتها آن چشم دیده
و به آئینه چشمه میشود و اهل بهشت از باب طاعات و اصحاب عفو بقاعته
و خداوند از وجود جنت در قرآن خبر داده و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات
ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا
هذا الذي رزقنا من قبل وادعوا له متشابها ولهم فيها ازواج مطهرة
مطهرة و هم فيها خالدون یختبئ رت به که اندر آنکه ایمان آورده
اند و عمل شایسته کرده اند چون نماز و روزه و حج و محبت الکر و محبت شیعیان
ایشان و عمل بخت و قضاء حوائج و موسسات با افعال و شایسته باینکه
از برای ایشان است بهشتها شایسته که با بر میشود از آنها نه شیره و نه برای
آب و نه برای شراب ظهور و نه برای غسل و نه در درگاه شوم از سر که
بهشت میگویند بهشت شل آن نعمت در در دنیا پیش از این داده شدیم در
حالتیکه آن روزها مانند کیمیکرند و از برای اهل بهشت است در بهشتها زنان
پاکیزه از هر عیب و عیال که ایشان غلبه و دایم اند و هرگز از بهشت بیرون نمیشوند
و جنت جهنم مهیا از برای منکرین و ظالمین بعد از الت الهی فانکبه در قرآن خبر داده
است ان الذین کفروا و اظلموا لم یکن الله یغفر لهم و لا یهدیهم
طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا بدرستی که نیکو کافرند نه کجایان
مذا و کافرند نه با نیکو پیغمبر آورده از مذهب و اعمال و کس نیکو ظلم کردند با حق
و شیعیان ایشان بنیامرزد خداوند عادل ایشان و بنیامرزد ایشان
را این بخبر راه جهنم غلبه در آن و مغذبه عذاب است و اعتقاد بوجود جهنم
از ضروریات دینیه است و اعتقاد بضرط و میزان و حوض کثر نیز لازم است

و ضرط بر دو معنی است اللذان صراط است یک در دنیا و آن قرار و متابعت لام و حب
الاطاعت است و دیگر در آخرت و آن جسم مد و بر متنی جهنم است که از برای
باریکتر است از برای اهل افراط و تفریط در معرفت امام اکمال الزم
مطلوب بالا بردن یا پایین آوردن و همین صراط از برای اهل اعتدال
از شیعه و معتقدان در عرفان کتب و در اعمال و ادب حفظ است
میکنند بر وجه صواب و وسیع تر است از میان مشرق و مغرب علماء عالمین
و پیروان بر پسر اطمینان و یقین میگذرند از آن مائمه برقی جهنده یا مائمه روش
فرستند و همچنین هر یک بر وجه تمام علم و عمل خود و مراد میزان قسط بنیاد
و اوصیاء از کتب باطن و در خبر دیگر عدل است و در خبر دیگر میزان اعمال است
و همکار در معرکات با یکدیگر ندارند پس میزان هر که ثقیل تر است رستگار و از اهل
بهشت است و اگر که خفیف و غیر راجع باشد از صحت و حسن بفرموده
و بر غیر صعب و شکر است و بنیامرزد بکنات و بغیر بکسر خواهد بود و در خبر
بقر ۲۲ و در است که ما فطرت دیم مزع ماء المسلمین الا وهی عن افعالهم
یعنی خود رسته میشود باقی مگر آنکه در کردن فلان و فلان است و بعضی هر کس هر چه
نقطه شمر و در مخالفت ایشانند و اعمال صادره از قلب تکلیف تمانیه بلکه دیده شود
عمل غواهی و خواهش هر چه بقدر روزه یا و جزا هر یک داده خواهد مگر کسیکه
کفران بولایت و انکار آن نموده باشد کما قال الله و من یکنف بالایمان فقد حبط عمله
کس که کفران نماید با میرالمؤمنین و انوار و مقاماتش پس عمل او باطل است چنانکه بنیامرزد
اهل ایمان با کتب و انوارش مبدل کبات است و اعمال کلا در روز جزا و جزا است
با آن نیست و صورت و روز و عیش در زمان وقوع آن بدون زیاده و
نقصه و در آن روز آسمان و زمین تباه شود غیر عرضیات خارجی آنها

برداشته شود چنانکه قبح صورت اهل بهشت و اراض و الدّم ایشان مرتفع شود همچنانکه
 حسن اهل جهنم از ایشان گرفته آن حسنی که در دردنیا داشتند پس از موهوب بصورت
 علم و باطن خود محسوس است و حساب اهل ولایت و انوار در دردنیا و نشانه
 برزخ مفروق گردد چنانکه در آفتاب به و حساب اهل در رضا و جنت کرده
 و لایستد عن ذنبه انش و کاهان اشاره بان است و مواد از حوض مصیبت
 انهار اربعه است و آن نهر آب و نهر شیر و نهر شراب و نهر عسل صفت است
 و باطن معرفت محمد و آل او است یعنی حوض کثر در نشانه دنیا معرفت این
 بزرگوار است و در آفتاب بصورت حوض است و هر که از آن بیاید آتش نشود
 ابدًا و ارد است و تولا حساب و ساء حوض و قسم است و هفت و هشت و نهم
 و جنت و نار الدن موجودند در اهل کور ^{طیقات} جنت در آسمانها و در زمینها است
 و آفتاب محیط بر دنیا است و در توحید صدوق و احرار رضاء مروت جنت و نار
 الدن مخلوقند و در اینکار آنها نایب انکار پیغمبر و انکار ما اهل بیت نمود و بهره از
 ولایت و همت مانده اند بلکه فله در اثر است و ارواح اهل ایمان از روزی که
 مخلوق شده اند در بهشت و ارواح اهل کفر در جهنم چنانکه در خصال احرار
 منقول مضبوط است و در بعضی اخبار اصحاب اعرف مستضعفین ^{حضرت مراد} فله
 کما قال محی الاعراف و در حدیثی قرین و ارد است و اصحاب الاعراف الذین
 استوف حسانهم و سیانهم می اعرف کسانند و مسافرین شده کنه و ثوابشان
 و حشر اهل کس بتر لطیف جسم افروز است و تمام جسم ریاضی است به انکه لطیف و ان شیر
 از غیر در او باشد بلکه میگیرند طیف اهل رزق را از اهل بهشت چنانکه جدا میکنند
 و میگیرند طیف اهل رزق بخت را از اهل رزق چنانکه در کافه در خبر این کسان

و ارد است که فرمود اما علمت یا بن کسان ان الله خذ طیفه فراجته و طیفه
 من النار فخلطها ثم نزع هذا من هذا و هذا من هذا و این سخن
 صریح است قول حواله فرمود و ليجلن ائصالهم و ائصالهم ائصالهم
 یعنی بر میدارند کف رکنان ^{فله} اصحاب خود و کنان عرض مؤمنین سه
 تا آنکه هر یک از اهل ایمان و کفر یکم کما بدکم تعودون راجع بهل خود
 گردیده و فله باشند در جایگاه خود و ستم معاد است و اراض غزیه
 حوز را در طریق نزول و ادب از حضرت پروردگار با عرض بعضی بود
 رضا کفیل ^ص از خود خارج ناید و هر یک از اهل جنت و نار بر
 صرف طیف خود و از بر مقروما و ارجو کردند و اغلب آنچه ذکر شد از
 کیفیت میزان و صراط و حوض و غیر آن از جمله اصول مذموبه است
 هر چند که در مال سنیست اصول مذموب مکر اصول دین از بر آنکه حاشا
 محمد و بعد از تبلیغ حکم الهی در حق خلیفه خود بر وجه عموم ارباب حدود و اخبار
 با بکار و خشک فتم حوائج مانده انکار نمونه چنانکه قلیا لبرف ذوبان لطیفه
 ربانیه خوف است از نمونه آنچه را در مطابق با وجهان و وجوه است و لفظ است
 نه عقاید دینی با اصول دین و اصول مذموب مراد از اصول انجمن است و
 سز و شیعیان حسب فتم ظاهر ضرور مستحق باشند در آن و مراد از اصول مذموب
 انجمن است و شیعیان مستقر الا اعتقاد است این عقاید ضروریه علوم کلینی
 در اصول دین در دولت باطله و اما در دولت حق که زمان ظهور است حدیده
 است عزیز از اینست رزقنا الله سبحانه ایا ما یجهد و اظهار امر است ۱۲۶

و نوع
چندین نوع مختلف است و نبات و چهار و غیر آنها در عالم است و از آن عالم در عالم خود
و باید دانست که حقیقت شیء در عالم فرقا بل هر صورت و استعداد هر صفتی را در او صلاح
بوجود آنکه بقطعه صلاح تمام خود کتابت و نظمه است و قابل شکلها بسیار است بلکه عناصر اربعه و آن است
و بار و آب و خاک است قابل صورت نبات و حیوان و نبات و معدنیت بر حسب اختلافات و نهایت آنها
و عناصر عالم در نقطه و نقطه کثرات است بکلیف اقسام مختلف با اختلاف شاد و شقاوت
طاهر و کاهر از عالم در بیضی ام میر شده کمال السعید سعید بطن امه و الشفی شفی
بطن امه و بطن ام در تاویل بطن و ولایت سیر سعادت بقول ولایت شقاوت و کمال است
و حکم شیء با مان و کفر و حلیت و حرمت و طهارت و نجاست در مقام قبول صورت است چه در برابر
ماده حکمیت آید پس که از ماده واحد اسم عا و غیر نوشته میشود و حکم خبر و بر در مقام ماده باشد
بلکه در مقام صورت است نوشته شده است اصل اختلاف سلسله انواع موجودات از آن
و حیوان و نبات و چهار و افلاک و مملک و غیر آنها در عالم در واقع است بلکه ذرات بسیار است
از جمله آنها عالم جسم است چنانکه از جمله دینتر پنج قسم لازم است اعتقاد نمودن با که صد
افعال از بند کن خواه چیز باشد از بنایا است با مرید الامری است نه بجز و نه تفویض کما قال علیه السلام
لا جبر ولا تفویض بل امری الامرین مراد از امر آن است و بنده را در اختیار خود خلیت
بنابر مراد از تفویض آن است و خدا را در صد و فکر از بنده به حلیت و این هر دو طاعت
بلکه هر عملی با اختیار بنده است باراده خدا که در طاعت باراده مرضیه در معصیت باراده غیر مرضیه
چه هرگاه بنده را در عمل خود اختیار باشد لازم آید در طاعت تکلیف و بطلان ثواب و عقاب اراده
خدا است بعلیه بنده چون نسبت روح است بحد و تمیز و همی که روح با نظر بر خود و جسد و روح
حرکت کند هم چنین اراده خدا به در عمل ظاهر گردد چنانکه عمل بنده به اراده خود محدود
و لکن طاعت از خدا و معصیت از بنده است چنانکه در مثال قناب و دیوار و نور قناب
بر دیوار و سایه دیوار معلوم است آفتاب مثال اراده خدا و مثال دیوار مثال بنده
مکلف و نور دیوار مثال طاعت و سایه دیوار مثال معصیت است و بالیه به نور دیوار
مثال طاعت است از آفتاب و سایه دیوار که مثال معصیت است از دیوار است نه
از آفتاب و حال آنکه نور قناب و سایه دیوار هر دو در جهت قناب است
و در جهت دیوار است

کونه

در این

در این

در این

در این

و نوع
چندین نوع مختلف است و نبات و چهار و غیر آنها در عالم است و از آن عالم در عالم خود
و باید دانست که حقیقت شیء در عالم فرقا بل هر صورت و استعداد هر صفتی را در او صلاح
بوجود آنکه بقطعه صلاح تمام خود کتابت و نظمه است و قابل شکلها بسیار است بلکه عناصر اربعه و آن است
و بار و آب و خاک است قابل صورت نبات و حیوان و نبات و معدنیت بر حسب اختلافات و نهایت آنها
و عناصر عالم در نقطه و نقطه کثرات است بکلیف اقسام مختلف با اختلاف شاد و شقاوت
طاهر و کاهر از عالم در بیضی ام میر شده کمال السعید سعید بطن امه و الشفی شفی
بطن امه و بطن ام در تاویل بطن و ولایت سیر سعادت بقول ولایت شقاوت و کمال است
و حکم شیء با مان و کفر و حلیت و حرمت و طهارت و نجاست در مقام قبول صورت است چه در برابر
ماده حکمیت آید پس که از ماده واحد اسم عا و غیر نوشته میشود و حکم خبر و بر در مقام ماده باشد
بلکه در مقام صورت است نوشته شده است اصل اختلاف سلسله انواع موجودات از آن
و حیوان و نبات و چهار و افلاک و مملک و غیر آنها در عالم در واقع است بلکه ذرات بسیار است
از جمله آنها عالم جسم است چنانکه از جمله دینتر پنج قسم لازم است اعتقاد نمودن با که صد
افعال از بند کن خواه چیز باشد از بنایا است با مرید الامری است نه بجز و نه تفویض کما قال علیه السلام
لا جبر ولا تفویض بل امری الامرین مراد از امر آن است و بنده را در اختیار خود خلیت
بنابر مراد از تفویض آن است و خدا را در صد و فکر از بنده به حلیت و این هر دو طاعت
بلکه هر عملی با اختیار بنده است باراده خدا که در طاعت باراده مرضیه در معصیت باراده غیر مرضیه
چه هرگاه بنده را در عمل خود اختیار باشد لازم آید در طاعت تکلیف و بطلان ثواب و عقاب اراده
خدا است بعلیه بنده چون نسبت روح است بحد و تمیز و همی که روح با نظر بر خود و جسد و روح
حرکت کند هم چنین اراده خدا به در عمل ظاهر گردد چنانکه عمل بنده به اراده خود محدود
و لکن طاعت از خدا و معصیت از بنده است چنانکه در مثال قناب و دیوار و نور قناب
بر دیوار و سایه دیوار معلوم است آفتاب مثال اراده خدا و مثال دیوار مثال بنده
مکلف و نور دیوار مثال طاعت و سایه دیوار مثال معصیت است و بالیه به نور دیوار
مثال طاعت است از آفتاب و سایه دیوار که مثال معصیت است از دیوار است نه
از آفتاب و حال آنکه نور قناب و سایه دیوار هر دو در جهت قناب است
و در جهت دیوار است

کونه

در این

در این

در این

در این

خود حضرت صادق علیه السلام که شایسته صلوة در کتب خود او شایسته زکوة و شایسته حج فرموده و او را در این صلوة در کتاب
و ما یم صوم و ما یم حج و ما یم شهر حرام و ما یم بلد حرام و ما یم کعبة الله و ما یم قبله الله و ما یم وجه الله چنانکه می باشد
فرموده است فاینما تو را افتد و جلاله و ما یم ایت و ما یم بنیات و دشمنان ما در کتاب خود اخذ است و منکر و غیره و غیر
و میر و هضاب و از لایم و او شان و حجت و طاعت و میده و دم و لحم آنکه بر این سه میوه ای داد خداوند خلق
فرموده ما را و اگر ما در دشت ما را و فضیلت داد ما را و کرد اینها را ما را اینان و صاحب فرزند خود که در میان و زمین
است و بعد فرمود ای داد و هر اسم خیر که در قرآن است مراد از آن اسم ما اهل بیتیم و هر اسم شر که در قرآن است
مراد از آن اعدا ما است و در حدیث دیگر ازها که عظیم مروت و ما یم اصل هر چیز و از فروغ ما است
هر تبر و بعضی از آن بر توحید و صلوة و صیام و کظم غیظ و غفور است هفتم بد آنکه وجوب است بر هر
معرفت امام ۸ که آیه الله و دلیل است از برای آنکه معرفت کند ذات حضرت اصدیق ساجده حال است بلکه معرفت
و بعد از آنکه او است و عظم آثار امام است در مقام ظهور تفصیل کالات و صفات الهیه از او و انجای بایات
طاعات و بوارق الامت خود بر کرده است سموت و ارض را تا آنکه کلمه توحید ظاهر شده ۹ که آیه الله
۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰
۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰
۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰
۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰
۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰
۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰
۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰
۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰
۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰
۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶</

فانشكده
واذا القوا الذين امنوا قلوبنا واذا اخلوا الى شياطينهم قالوا اننا كنا معكم مستهزؤين
استهزؤي بهم وبدينهم في طغيانهم يعمهون اولئك الذين اشترى الضلالة بالله
فان تحت نجارتهم وما كانوا مهتدين مثلهم كمثل الذي استوقد نارا قلما اضاءت
ما حولها ذهب استبردهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صمكم عن سمعهم لا يسمعون
ولقد وصفهم الله في مواضع منها ان السحرة المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم واما
قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراون الناس ولا يذكرون الله الا طيلة ما يدعون في
ذلك لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيرا وحسرة اهل النفاق وكنته وركات
حجيم شقاق للجهل الغر صعبا يعرف بالعلامات المنهات كاعمالهم الى ربهم
وكرشة منها لا يخافوا العلماء الا اذا دعوا من غش الحش من ذلك الى البقاء
من الكبر الى التواضع ومن العداوة الى النجعة ومن الرغبة الى الزهد ومن الثرك الى
الاخلاص قال المقوم اعرف الحق تعرف اهل الله الرجل تعرف الحق بالرجال وقال
مكنا صائنا لنفسه حافظا لدينه محافظا لهواه متابعا لما امر به فلهذا ان يتقدم
ولا يكون ذلك الا بعض فقهاء الشيعة وقال انظر الى رجل منكم من قدرى حديثنا
ونظره ملائنا وحاشا عرف احكامنا فارضوا به حكما فانه قد جعلته عليكم حاكما لا غير ذلك
من الدجارج والاجتهاد على الله قال يريد على احد من القضاة في حكم من الاحكام فيحكم فيها
برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجمع لقضاة من ذلك عنه
الامام الذي استقضاهم فيصوب اراهم جميعا والهم واحد وتبهم واحد وكنتهم واحد
فامر الله سبحانه بالاجتهاد فاطاعوه ام نهواهم ففصوه ام نهواهم ففصوه ام نهواهم ففصوه
بهم على امامهم كانوا اشركا لم فلم ان يقولوا عليه ان يريهم انزل الله دينا تاما
ففسر الرسول عن تليغ واداءه واسمائه يقولوا فطنا في الكسبي شروفيه تبيان كل
وذكر ان الكتاب يصدق بعضه على بعضه وانه لا خلاف فيه قال في لو كان من عند
غير الله لو وجدوا فيه اخلافا كثيرا وان القرآن طاهر بيق وباطنه عميق لا تقني عجائب
ولا تقني عزائبه ولا تكشف لظلماته لايه وبالحكمة عرفان اهل الحق في اهل الله

لا يقول الله كما انزل الله كتابه واظهره في السنة مجيد اياته بل العلم لخواصهم ينفتح في قلوبهم
ويجري من جداول حقايقهم على ارض مشاعرهم بلا انقطاع ولا نقاد بل كجوه من حول
الدرادة الالهية ولا يسبقون الله في شئ الله كما اراد على حسب اظهره من ارادة لعبده
كاسيانه زيادة بيات هذا ان خص ائمة من اجل الشيعة واما العوام منهم من ارباب
الاستدلال فيزائنهم هو الذر رواه الزريقان الدماغي عن موسى بن جعفر في جوابه
العبير حيث قال امور الاديان مران امر لا اختلاف فيه وامر فيه اختلاف فالله لا يخلو
هو الاله المستجيب على آدائها لونه عن الله لا خلاف فيها او فيس تعرف العقول عدله واما
الذين في اختلاف فكلما به نور صطفية وكلما غمض عنك ضوءه لفته نقلت اجز
ومن علامت تقوى انفسهم من شيعة الباقين الا عراض عما يشغلهم عن الله والورد في
المنية الوحدية حين غفلة عن اهلها كما فصيح المقام مولانا سية شهيد اعلم في دعاء
يؤم عرفه الى امرتي بالرجوع الى الآثار فارحني اليها بكوة الانوار وهداية
الاستبصار من استوعب النظر اليها ورفق الله عن الاعتناء عليها وكما ورد
في دعاء شيخنا الى هب لي كال الانقطاع اليك وان اربابا قلوبنا بصيا
نظرها اليك حتى تحرق ابصار القلوب بحب النور فتصل الى معدن العظمة
وتقير ارواحنا بعلقة بعز قدسك المرواجعة من ناديت فاجابك وحظرت
فصعق لجلالك فاجيتني سة افعل لك حبرا ومن علامت تقوى انفسهم من شيعة انهم
رجال لا تكلمهم بكارة ولا يجمع في كراهه على حد قول يحيى في الدعاء الغيث يا رب
مع الظهور انيس لك حتى يكون هو المظهر لك من غيبت حتى تحتاج الى دليل يدل
عليك ومن بعدت حتى تكون الآثار الى توصل اليك غيبت عين لا تراك
وانت لا تزال عليها رقتا وخسرت صفقة عبدا لم يجعل له من حيك نصيبا
قال غمام ما رايت شيئا الا ورايت الله معه اوقبله وقال لا يرى نور الا نور

ولا يسمع صوت الآصوة فايها تواترتم وجهه الله الذي هو السموات والارض فمنه السموات
العصاة المانعة عن الغفلة العاقبة عن ذكر الله سبحانه ومن علمهم لقولهم ان يكون
2. جميع حالاته مطيعا لله مولده قال ما اعلم لغرض الله من اني الناس قال الصادق
والله ما معنا من العبداء ولا بيننا وبين الله من قرابة ولا لنا على الله حجة ولا
يتقرب الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا لله شفعه ولا يتقرب الله من كان
منكم عاصيا لم تنفعه ولا يتقرب الله من كان منكم لا تقربوا ولا تقربوا ولا تقربوا
الامام ابو جعفر اتقوا الزنا والكفر فتركوه واتقوا الذنوب لم يوقات فارضوه
واتقوا اظهار اسرار الله واسرار الله اذ كيا عباد الله وصايا بعد صلوات الله
عليهم فاكتموا واتقوا الله اعلم من اهلها المستحقين لها فيهم نشره له ولقد قال
الصادق في الكفر بانه كتاب الله عاصته اوجه كفر اجمعي وهو عاصي مجور بالربوبية كما
قالت الهيرية وما يملكنا الا الله من مجور بالربوبية كما قاله محمد وابا واستيقظها
انفسهم وكفر النعمة قال له ولئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد و
الراج ترك الامر الله به وعليه قوله من اتوا من بعض الكتاب وكفروا ببعضه واناس
كفرا بآياته وعليه قوله في قول ابراهيم لقومه كفرا بكم واما الذنوب لم يوقات
فمن الكبار فخر على ما روي عن ابن عباس في سبعة الكفر بالله وقتل النفس وعقوق
الوالدين واكل الربوا واكل مال اليتيم ظلم والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة ومن
والمراد بالكلية هو ما وعد الله من النار والعذاب وهو كثير منها قليل احرام وتحريم
الحلال ومنع ما فيه به ان يذكر فيها اسمه ويعزى عاها وكتما اني ومناجاة غير سبيل
الهمس وتحريف الحكم عن مواضعه وقطع الطريق وتكذيب ايات الله وقطع الرحم
والشرك بالله والافتراء على الله وايداء البراءة للمؤمنين وابطال ايات الله عن
عنها والبدع والاشقاق في بغير علم فانه قد ورد ان من فعل ذلك فقد استحققت النار
يستحق به يوم القيمة الا ان توب ولفظ ذكره في انواع القمار وشرب الخمر وخلق النجاسة والكفر

وحبس الحق والكرامية والدم من ضرورة وعانة
في الوصية وتأخير الصلوة إلا ان فات الوقت وشي
والغنية والحمد وبغض المومج وهجومه وارتكاب
الحسد استحقاق بالبح والزنا واللواط والقتال
واللام من مكرامه والساير عن رحمة له وعصا
وضرب الناس على غير حق غير ذلك وفيه
في مواضع لطائف كثيرة كما فصلت في عملها منها

راجع الكل قال بعد ان قال
 لا كل الفناء لمن لا يتقنى من الله
 عز وجل وصفا رسته واخلاص عمله
 ملائمة وبرهان من ربه لا يزال من الله
 فقه حكم و احكام لا يصلح الا باذن من الله
 حكم بالخير على طاعة فهو جاهل ما خوذ بهله وما خوذ
 بكم غنابه جعفر عليه السلام مشافهة الحسن بن
 بكه ولا اهلى لهنه ملائكة الرحمة وملائكة
 علم ولا اهلى لهنه ملائكة الرحمة وملائكة
 العذاب ولحقه وزر من على يقيناه
 في خبر الامام جعفر قال قال العاصم
 بن ميمون عن ابي جعفر عليه السلام
 قال قال العاصم بن ميمون عن ابي جعفر عليه السلام
 قال قال العاصم بن ميمون عن ابي جعفر عليه السلام

ولقد ورد
عن المؤمن بقوله المؤمن
القاهر والمفتي بل هو الا حوط قال
شبهه في وجهه وحسنه في قلبه اوسع شئ صدق
في كلامه غايه عظيمه في رفته وثباته في الحق طول
ولا حجاب يكره شكور معتمدا على الله ولا يهاب
الوقت اعظم الناس ولا يهاب الموت
تغني عن حكمة ودينه

7

[illegible]

وفي مجلد وآله والى هلاك صباي ورضاك بغني ورويتك حاجي وهو اذ لك
وقربك غاية سؤل وفي مناجاتك انت وراحتي وعندك دواء علي وشفاء
غلي وبرد لوعني وكشف كربني فكن انبيئي وحشة ومقبل عثرتي وغافر ذلتي
وقابل توبتي ونجيب دعوتي وولي عصمتي ومغني فاقتي ولا تقطعني عندك ولا
تبعد منك يا نعمي وحنفي ويا دنيائي واخرتي وهذا هو ما قاله صدره من الامور
او قلنا في الدعاء شئتكم بكم وقد سكت وعظم صفاتك واسماؤك ان تجعل في الليل والنهار
او قلنا في ذكر كرمه وكرمه وكرمه موصولة واعماله عندك مقبولة حتى تكون اعماله واراد
كلها ورذا واحد او صالحة فذكره سريدا وقال الحسن عليه السلام في دعاءه عرضت
الذي ازلت الاعيان عن قلوب احبابك حتى لم يحبوا سواك ولم يلجأوا الى غيرك
ولا ينجب احد الى هذا المقام ولا يفلح في ذلك المرام الا بما افقه النفس والاورع بحالته
والشاهد عاير ضارته بما يتوحيش منه اهل الله كما عن العوالم وظهر جلاله ورواه في
له مجاميع فقال يا رسول الله كيف الطريق الى معرفة الحق فقال بمعرفة النفس فقال يا رسول الله
فكيف الطريق الى موافقة الحق قال بما افقه النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى
رضا الحق قال سخط النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى وصل الحق قال بجر النفس فقال
يا رسول الله فكيف الطريق الى عصيان النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى ذكر الحق قال
سنان النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى قرب الحق قال بالاتباع الى التفرع فقال
يا رسول الله فكيف الطريق الى الشرح فقال الوحدة من النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق
الى ذلك قال الاستعانة بالحق فالحق على النفس هو وقد يكون لها منزلة عظيمة حيث
تتكشف له احقين حتر رتبة وورث الحكمة الى ذلك لم يهتم فهو ليس كما كان في كنهه صا
عن يونس بن عيسى عن الصادق عليه السلام قال ما انا اولوالباب الذين علموا با
لفكرة حتى ورثوا منه حيث اية اذا ورث القلب سقيا واسرا الى اللطف فاذا نزل
منزلة اللطف صار في اهل الغوازه كالم بالحكمة فاذا تكلم صار صاحب فطنة فاذا نزل
منزلة الفطنة علم بها القدرة فاذا علم بها القدرة عرف اللطائف السبعة
فاذا بلغ هذه المنزلة صار يتقلب فكله لطف وحكمة وبيان فاذا نزل منزلة

المكر فغاب ربه في قلبه وورث الحكمة بعزها ورثه لصد يقون من الحكمة وورثوا الحكمة
في الصمت وان العلم بالطلب وان الصديقين وروا الصدق با
كثوع وطول العبادة فمن هذه هذه الصفة اما ان يفلح او يرفع واكثرهم يفلح
ولا يرفع اذا لم يدع الحق اية ولم يعمل با امره فلهذه منزلة من لم يعرف حتى معرفته
ولم يحبه حتى محبته فلا تغتر بك صلواتهم وصيامهم ورواياتهم وكلامهم وعلومهم
فانهم هم مستغفرون ثم قال يا يونس اذا اردت اعلم بصيغته اهل البيت فان
ورثنا واوتينا شمع الحكمة وفصل الخطاب ه وان السوء لا يتم الا اذا دار
الطالب العارج معارج لصدق واعين الحق لله العبدية وذلك بعد قتل شيطان النفس وحب
الله المبالغ في اوياره فان احب الله في سبل السوء والعبودية ~~مصلح~~ كاش شرايع
والبوطن والسرار اللذاتية منها ناشئة لازمة فان اشرف به شرف والكمال الله بلغ
الكل اذ تم نحو الغيرة طلعة الرب بعد التقلب بلباب الحق فالصفاة السلك سبل الحق
وسرته فيه وانظر الى الله وراقت الموت وفخر الحق العبدية فتوينا لك نظيرة اليوم
هنا الا اليوم بدوه ولكن يفرح في يوم من حزن الالفات المشقة ودرهم وعدم التفرغ
واكثر من شئ فانه صفة اهل النار وانه بمثابة الاعتبار فان الوصول الى الله
المقام آية الى مرئيك التزم من ركب متوقفت بالقاء امرتكم من حيث انت انت
الى نفسك ثم تعالى واخرج نفسك من حجاب كاجب فانك اذا اجترعت بالصدق
ووصلت الى حضرت القرب والزلخ واستانست في ظلال المحبوب المطلوب
لم تؤثر عليه سواه ولو قطعت اربابا فان الوصول لا قلب له الذم اية ولا نطق ولا
اشارة ولا فعل ولا عرقن الاباسه وانما لا يخاف الله لومة لائم فانه سلك
سلكه لا يشغل شرا من سواه فان من شغل شرا عن المحبوب هلك واهلك
واشتغال بعزاه سم قاتل يفنيك وتشعر كلالا لو تعلمون علم اليقين لثرون الجحيم
ثم لثرونها على اليقين واصل العبودية وهو السوء برفض الدنيا وما فيها من العاقلات
والهواجر الملهيات عن ارضي الدارين واليهوت فان الدنيا رسل كل خطيئة ومشا

كل بعد وحرمان كأنه توجبك اليه وجبت له دروام تفكر به هو ^{مستحق} الجنان والموت
 الدربة لابد منها من اراد الملوك اليه فاذا احتملت الجفاف العالمين وصرت مورد
 طامة القرب وشامة العدو والاهل والقارب والبنات والبنين يفتح اليه
 لك الباب للدخول المحضرة فاكشف سبحات وامن الموهومات والله اراد
 منك استار وجذب ايجار بالاحدية اليه برصته لتوحيه ليطلع نور البصير
 اللامر في شمس حقيقته حتى لا يقر سراج غفلة حاجته لك عن آسائه الله و
 طفاة فقهه ذلك عن ان يعشك ركب مقام محمودا وهو الربوبية التي هي
 كنه العبودية وعظم ما يرشد اليك فخاله النفس وحكام الشريعة كلها ليس الا بها
 قال على علمه السلام ان الانسان اذا انقضى طغاة ان ذكها بالعلم والعمل نقضت جهته
 او انزل عليها واذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فشاركها في جميع شهادته وتزكية النفس الغزلة
 وقلة الذل والكلام ولهمت عمر الناس والدعاض عنهم قل السم ثم ذرهم في خوضهم
 وفتح باب القناعة وسد باب الحرص رجب الدنيا والراحة وترك العجب والرياء
 واعمال الضلال من حتم وما اسر والايعة والسم على صير له الدين والاصلا من حتم
 شرك فان المخلص المصروف ليدري غير المعبود والله كان مشركا فان من نظر الى نفسه
 ثم المار به معبودا ثم العبادة ثلثا فهو من الذين قالوا ان الله ثالث ثلثه واذا زاد عليها
 فما يصعب به فهو القائل بالاربعة فبالاول كحق هذه البضائر وبالثاني اليهودي فان البضائر
 اهل شعر التثليث كما ان ابراهيم اهل شعر التزييع فلا يصح التزييع ولا التثليث فانه ينافي
 في الخلق وانما المخلص المطلوب ان تنسب نفسك وفضلها والروابط والجهات والغايات
 ايضا ما رايت شيئا الا ورايت اقبله وكل موجود دون عرشك المقارار فيك لاجبة
 يا اسفا باطل منجى باطلا وجهك الكريم قال من عبد الاسم دون الحق فقه كفو
 ومن عبد الاسم والحق فقه اشكر ومن عبد الحق بالبقاء الله عليه بصفاة التي
 وصفت بها نفسه فقهه عليه قلبه ونطقه بلسانه في سريره وعلايته فاولئك اصحاب

هذا
 هو
 الحق

امير المؤمنين حقا ^و الله سم ان لفظه مستور فالمنصور ظهور لمسه كالقائم من ربه
 وليس في الاسم واسم وصل ولا فصل ولا يدرك المقام المطلوب الذي كان نظره له
 من كل شطر فانيما تولوا ثم وجهه فيكون له مشردا صا والمنافق اكثر فله شعرا
 واذا القوا الذين اسوا قالوا الساوا اذا حلوا الاشيا طينهم قالوا اناسكم انما نحن
 مستهزون ^و اولئك اهل الطيطام فيم الواحدة استغزون في بحر الاسكان
 واولئك ال فرعون واغز قنال فرعون يا اهل الحجة الاحدية واذا فرقناكم البحر
 فانيماكم واغز قنال فرعون فيم الواحدة وانتم تنظرون والداعي الى الخباة
 من الفرق والملك تطير السبب بيت الهوى وهو اول بيت كجانه له بالاباع
 لها بها وجعلها اية بنفسه القديم والذيان لاله الله بها العظيم وبيت اللوامة
 وهو اول بيت وضع بالعمار المطلق مستويا على مارق وجر وبيت الاحدية الموضوعة
 في اللاموت وبيت القدر تحت ذلك لقم وهو عرش النور شهور عليه الرحمن وبيت
 البعد بعد العناء وقبله وعهدنا الى ابراهيم غلام وسمي احمسين
 ان طهر ابني للمطافئين والعاكفين والوكع السجود وفيك تهما نقش كعبه بل
 وديعة انك كل شئ فان اطرق اليه بعد هناك انك لاني لا بل عا حبا ابراهيم في حقه
 الذي لا دقوت له بوجه من الوجوه في احوال اللالف وطريق القوس هو مشار اليه
 في قوله من تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون والمراد بهدركاء فالهنا
 حرف اخر اكملته والدال حرف اخر اسم شرف المكان محمد سيد الانبياء والبيان والبيان
 اخر اسم القائم مقامه والالف شارة الى النبوة التي هي محمد وعلى ^ع فاول من تبع
 عليا في الاسكان هو اسم الله تعالى بعينه شجاع واوتمم اللوامة الظاهرة ثم الاحدية
 القاهرة ثم الرحمانية اجمعة ثم اللازمية الثانية ثم عالم الصفات ثم عالم الافعال
 ثم حجاب القدرة ثم حجاب العظمة ثم حجاب العزة ثم حجاب الهيبة ثم حجاب الجبروت

*

على الهيئات والركنات المحصورة حقيقة ثانوية نورية والداعي المدعو في الصلاة وغير ذلك
من العبادات بحكم ما ذكره هذه الآية وهي ياك نعبد وياك نستعين فثبت
حتى سمعت من قائلها بعد كشف سحابت الجلال واحد وذلك ظاهر لاهل الله
في ظلال تلك الديار كما شئت في رابعة النهار او النار على المنار كما يكون الداعي القاري
والمحب واحد الا ترى انك حين ما تقول يا ايها الذين امنوا استجب لربكم ان تقول انك
اللهم ليكن فانهم والصورة في حسن مقامها وهي مرتبة التي اشار اليها المجاهد
الهي وعزتك وجلالك كونه بدعت فطرته من اول الدهر عبدك دوام خلوق
ربك بملك بكل شجرة في كل طرفه من سواد الابد بجد الخلاق وذكرهم اجبت لك ففرا
في بلوغ اداء شكر نعمة من نعمك على ولوائك كربت معادن عديد الدنيا
بانها في وحدت ارضها لا شفا رعي وكنت من حشيتك مثل نجوم السموات والارض
وما وجد الكائن ذلك قليلا لا كثر ما يجب فحقك ولو انك الرعدة فتن بعد ذلك بعد اسبغ
الخلايق جميع وعظمت لتخلق جبروتك طبقات جبروتك لا يكون في الارض غير ولا
انما بالنظر الى الدنيا فان انظر اليها من المحيية الكبرى الدائمة الى الخسيسة العظيمة لمرحلة
الدنيوية في مقام الفرق وانما اذا ارتفع النظر عن تلك رتبة الدنيا الى النظر الى الكبرياء
في رتبة حكم احصيان فان اهل الله في نون النار والهم طمعنا الجنة قال على عليه السلام في
مقام عبودية الهوان وعدت الطبيعي النار والعصاة الجنة فنعن تلك وجلالك
لكان ابن ابي طالب عابدك هذه هي عبودية المحضة الالهية التي كثرها الربوبية
ومحسنة الواصل الى الربوبية الحقيقة بسوكر العبور الى رتبة اليانها بالخصوص فوق
جبروت النور وتقابل طمطم الشأن والطور والاستقرار على كرسى ماثاوان وملك
على عرش استواء بعد محو الهومات وهتك الستار والحجبات وبدور ربوبية الجلال والبر
لرسم صبح اجمال يقف في مقام النابع من حالات فيم يترى الى مقام الكلام فيه فان الكلام
انما يكون عنه ملاحظة الديار ولدراك الى حقيقة الجنة والذات الصرفة الصمدية سبحانه

الى

الترى فوق رتبة الاسماء والصفات واعلم من حضرت المتقية الحجابات واصل وعالم
النور والديانات رب ادخلني في الجنة بحرا حديثك فمن قال هناك لمن هو وقتك
هناك لم وبهم وكيف وفيهم فقد خرج عن منهجية السجود الى اوارش كرها لكا وانما هو
في مقام الربوبية التي هو لاية به الترافل عن الكائنات وانه الربوبية مراتب
اولا الربوبية الذات التي هي القديم بها وهو ربوبية اذله مررب ذكر اول اعيننا ولا حاطة
وهو لم يزل رب ولا مررب قبل الخلق وبعده وحين ذلك كان في قلوب الانبياء فانه هو
قد تقمص بالقدس من ان يصل اليه ايد الالبصار كلها كما قال مولينا القام في سهم الليل
اللهم ذهلت العقول واخسرت الابصار وضاعت الافهام وحارث الاوهام
وقصرت الحواس وبعدت الظنون عن ادراك كنهه كنهية ما ظهر من بوادي
عجائب اصناف بدائع قدرتك دون البلوغ الى معرفة تملؤ لول المعان برفق
سأوك للدهاء فلا كلام ولدان ولا رسم ولا رسم ولا عبارة ولا شرة ولا
فيران ولا برهان ولا سكرت ولا حيران ولا عجز ولا سلطان في سحابة عايصون
فك اسلم مدور والطلب مدور وسبحان رب العرش العظيم تسجدة يا وثانيها اية
تلك ربوبية ودليلها اهل بك عرفتك وانت والشي علىك ودعوتني اليك
ولو لا انت لم ادري ما انت وهو بمنزلة قوله يا من له على ذاته بذاته على ملاحظة احد
المعاني فانه لا ذكر للمربوب في سعة عزة لا ذكر او لا صلوا ولا حاطة ولا ظهور بل هو
الاول ولا لاه فانها صفتها وايتها فبجان اية القديم تسجدة عليا والثالث ربوبية المشية
وهو ربوبية اذله مررب ذكر او اذله مررب عينا واحاطة وهو مقام الهوية واما
مرتب الواحدية والرابع ربوبية الداراة وهو ربوبية اذله مررب ذكر او عينا
واحاطة وهو مقام الهوية واما مرتب الوصلية اجمالا واذله مررب بالتعلق لا بال
الظهور ولا باله حاطة والخامس ربوبية اسم الالكبر وهو ربوبية اذله مررب ذكر او
عينا تفصيليا واذله مررب بالتعلق لا بالظهور ولا حاطة والسادس ربوبية اسم

امام موسی و آینه و اورا صاحب الامروا و بعد از او قلم را بر سر نه و نیز علیه کس نیست
و وارده داشته و بیایم فرقه ناجیه از معاصی و فرقه و اگر است پیغمبر فرمود است و بعد از
هفتاد و نه فرقه از یک ناجی و باقی هفتاد و نه فرقه ناجیه فرقه است و جب بود
الوتر و ولایت عا و اولادش زنده باشد چه باشد آن اهل بیت پیغمبر که سب کلمات مستغنی
و در فضیلت آن قال مثل اهل بیی کثر سفینه نوح من دیکها نخی و من تخلف
عنهما عرق یغیر مثل اهل بیت نوح مثل کس نوح است کیسه سوار شد آن کس را کجاست
یافت از عرق شدن و کسی که تکلف و زنده از آن کس هلاک شد از این است و جناب
خبر قاتل فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه فله مات میتة جاهلیة هر چه مرد و ندان
آنکه نشناخت امام زمان خود پس بمیت مرد است مردن کفر و منکلات و مردم در شناختن
امام مکتب اند و هر کس بعد رحلت محمد ص در قرار داده است در معرفت اکی حال آنکه
و تعیین ندارد بلکه طبع در معرفت اکی حال است بلکه خداوند میفرماید هر گاه هست دریا مرکب
بشود و تمام خلق کاتب و در خفا عالم قلم بشود و بنویسد تا آنکه خدا بخواهد هر خواننده تمام بشود دریا
و حال آنکه شرح مقامات آن کلمه است تمام نشود چگونگی دریا را کسان شرح فضل او را
چهارم توان کرد و حال آنکه تمام دریا در درختان و جلای خلق از فاضل طیت اوینه و از
جمله محالات است و انور و عکس است توان شرح میفرماید و بنامند چنانچه تمام از شرح کجاست
ظاهر شود و حال آنکه خداوند حکیم عالم را از ذوات و صفات و حرکات و سکات و غیره احوال اکی
مقرر داشته است پس معرفت ظاهر امام معرفت تمام عالمیان است و معرفت تمام عالمیان کما هو
معرفت امام است و عالمیان تازه بخانه مرجع میروند بدون آنکه عالمیان را آیه انما اولوا
البیت حکمتی خداوند فرموده و من یؤت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر کس با
حکمت روزگار کرده کسی بزرگتر چیز با داده شده او مراد حکمت معرفت و شناختن امام است
چنانکه در کاف و در تفسیر عا بن ابراهیم وارد است مراد از حکمت شناختن امام است فاهم باشد
مهم است واجب است اعتقاد و نمون کعبه در آن عود ارواح و جسد در یوم اعود
یوم در یافت نمودن جزای اعمال و یوم ظهور عدالت و یوم و عده مؤمنین است بکیت و یوم
و عده کافران است بکین لشیخ و شکی در وقوع آن گواه بود چه سعاد از معصیت
عدالت خداوند است و آن برست مکن و جز خدا و جز جز سخران و جز اولیا در وقوع احدی
و است

و حق است و معاد جنت از فردن است و دو سیکه کشت و پیرت و سخنان بدان مانع از اعاده
چنانکه در قصه عزیز و ابراهیم معروف است چه در عالم اجزاء مستغرق بوده و قادر بر تالیف و ترکیب اجزاء
است چنانچه در جواب آیه بن خلف که یک از منکرین معاد جهان بود کجاست جناب سید آمده استخوان پوسیده
عزیز کرده و چگونه موجود خواهد بود استخوانها پوسیده نازل شده که و ضرب لنا مثلا و لنفی غلغله قال من یحیی
العظام و فی یوم یملأ حبسها الذی الشاهها اولی و هو کل خلق عظیم یعنی کیمیت زنده کننده
استخوانها پوسیده و حال آنکه فرمودش کرده فرشتش فرموده موجود بنده ابره پس خداوند قادر بر توانا
او را بقدرت کامله حق آفریده و یا فرمودش کرده خود را که اصل او از آب و قش و خاک و بر منقرض بود
و یا فرمودش کرده خود را که قبل از ترکیب شدن بهیئت این پنهان بود اجزاء او در نقطه پیر و مادرش
بلکه آن نقطه نیز در عده اما بسیار رسیده آینه بعد پس خداوند قادر بر توانا آنها را جمع نموده صورتی شد
او را از آنها ترکیب فرمود بگو ارمه زنده میکرد و استخوانها پوسیده را اکی که در اول بار آنها را
آفرید و حال فرستاده آنها را دانا بهر خبر است در هر جا که باشد خواه در میان خاک یا در شکم
حیوانات یا غیر آنها و نیز در قرآن میفرماید که آیا کان یکنه این اشاره بکار زکفر منکرین معاد
جهان بود که ما جمع میکنیم استخوانها را و او را بلکه ما توانا هستیم در آفریدن و جمع نمون استخوانها را و کویک
سعد انکشان او را بهایان خود بعد چنانچه در آیه ذکر میفرماید کنا بید انا اول
خلیق نعیم یعنی هم چنانکه آیه او کردیم فرشتش اول را نیز عاده خواهیم نمود او را از زیر آ
در یافت پادشاه عا خود از خیر و شر فبالبید که اعاده جهان را منکر باشد
آفرینش اول را انکار نموده و هر که فرشتش اول را منکر باشد کافر است پس هر که منکر معاد است
کافر است چگونه معاد جنتا ما و حال جسم مکتب و صاحب علم جزو شر است و خداوند
و عده قسمه محو طبیعی بنده کاف خود را مبتلذات و نعمتار بهشت جنتا از جور و فقر و فاقه
و غیر مشوئیه و آنچه بنده مؤمن اراده نماید در بهشت و محبت و عید داده است اصحاب کفر و عصیان
بمآلات و عذابا بر روز جنتا و حال آنکه جناب بار صاوق و خلف و عده از او صادر
نشد و تو سید اند و هیچ یکی از عده ما را در در دنیا واقع نشده پس ناپاست از عالمیکه

محله توبه از گناهان و جبهت پیش از آنکه از دنیا بر فرج هر چند بکساعت بلکه کمتر
 تا آنکه باعث سبب سکرات و عذاب قبر و باعث سهولت سوال نگیرد و هر کس عالم رزق
 و اعتقاد بر او نگیرد و عذاب قبر و نعمت و عذاب عالم بر رخ و عذاب
 میزان عدل و حساب کثرت اعمال بنده کان و پیریدن کتابهای اعمال ایشان در
 روز قیامت از زمین و شمال و اعتقاد بصراط از برابر کافران و مبارکتر و از ششتر
 تر و از برابر سوختن در آتش شرق و مغرب لازم و اعتقاد بکرم و شفاعت
 و اعتقاد بتمام آنچه حق تعالی جز داده از احکام اخراج از صفت جسم
 کبر و جبهت و باید دانست که اجل بر جبهت است یک جمل ختم حق تعالی فرمود است
 فاذا جاء اجلهم لا ينفعون شيئا ولا يؤخرون چون این جمل ختم در رسد عمر پیش
 نشود بلکه در وقت مقرر خود واقع شود و تمام اجل مستمر است مراد از این جمل اجلیست که در وقت
 میوه چنانکه بصله ارحام و زیارت سه شنبه انبیا می شود و بزرگ کردن و ترک صله ارحام
 کم میشود و اما اجل مقتول پس بضرر آن است که همان جمل محترم است و هرگاه او را بکشد
 او در همان وقت میرد و بضرر آنست که هرگاه بکشد نمیرد و در اینجا نیز خلاف کرده اند
 و بعد از بقا چه مقدار باقی می ماند بضرر تعیین کرده اند که هرگاه نفس و تنگ شده شتر ماه زندگانی
 میکرد و بعد از آن با جمل ختم میرد و این قول مرد در سبب علمایان صحیح است و وارد است
 و هر که با جمل غنیتر مرده بکشد بدویش در زمان حیات رجوع کرده در یافت نقصان
 عمر خزان نمند و اعتقاد بر جبهت محمد و آل محمد و حجت شیعیان ایشان از ملحقات بقایا
 و اکثر عقاید در زیارت جامع کبره و دعای عدلیه منظور است پس هر که این دعا را بخواند
 فایده عظیمه او حاصل است و اما خاتم النبیین در رزق نمودن ضروری در دنیا و آخرت
 مذموب است مراد بضروری در آن عقاید است که هر کس داخل درین اسلام شده بدون

دلیل در بیان

دلیل و برهان میانه آنرا مانده و اینست که یا خدا و پیغمبر محمد و معاد جنت و دوزخ
 ناز و روزه و زکوة و حج و غیر اینها اجمالا و مراد باصول مذهب آن عقاید است
 و اینست آن مختص شیعیه است چنانکه هر شیعه هر عشره مرتبه بدون دلیل و برهان و ایمان است
 مانده خلافت بعد فصیح اسرار المومنین علی بن ابی طالب و و دانستن مسیح پا و ضروری در
 اجمالا و اما تفصیل اصول دین و تفصیل اصول مذهب پس آن از نظریات اصول دین و اصول
 مذهب است و فرق ضروری دین و مذهب آنست که هرگاه که انکار ضروری دین نماید
 کافر است بخلاف انکار مذهب یا آنچه انکاران موجب کفر نیست و فرق ضروری مذهب
 و نظر مذهب آنست که هرگاه که انکار ضروری مذهب نماید مفسد است بخلاف نظر مذهب در مذهب
 خروج از مذهب نیست و باید دانست که عدالت که لحاظ است یک از اصول دین و دیگری
 از اصول مذهب است اما عدلیکه از اصول دین است آنست که حق تعالی جبر نمیکند در اصل کار
 و اما عدلیکه از اصول مذهب است آنست که حق تعالی جبر نمیکند بنده گان را در افعال ایشان
 باین معنی که بنده گان را در افعال اختیار ایشان از طاعت و معصیت با مره ظلمت
 نباشد بلکه باید اعتقاد نماید که آنچه از بنده گان صادر میشود از جبر و اختیار ایشان است
 و هم چنین است امامت که او را نیز لحاظ است یک آنکه امامت از اصول دین است و دیگر
 آن کافر است شکر آنکه اعتقاد بکلمات مطلقه بعد از پیغمبر لازم است پس معنی بعد از آن
 حجاب اعتقاد بکلیفه لازم است پس هر که انکار خلیفه کند بعد از پیغمبر مطلقا آن کافر است
 و دیگر آنکه امامت از اصول مذهب است و آن آنست که اعتقاد نماید که خلیفه بعد از پیغمبر
 عاقل و عاقل است چنانکه دین است بلکه باید دانست که در هر یک از اصول مذهب را لحاظ است
 یک از اصول دین و دیگر از اصول مذهب چنانکه یکا خدا از اصول دین است و اما اعتقاد
 باینکه صفات نبوتیه خدا عینی ذات خداست از اصول مذهب است و چنانکه اعتقاد
 در مقابل جبر از اصول دین و عدل در مقابل جبر از اصول مذهب است و چنانکه اعتقاد
 بوجود پیغمبر از اصول دین و اعتقاد بعصمت انجذاب از اصول مذهب است و چنانکه اعتقاد بکلمات
 مطلقه از اصول دین و اعتقاد بکلمات صلیه آن از اصول مذهب است مانده اعتقاد بشفاعت کبر و انکار خداوند
 از اصول دین و اعتقاد بکلمات صلیه آن از اصول مذهب است مانده اعتقاد بشفاعت کبر و انکار خداوند

بنده دیده نرسد و مانند آنها معملاً هر روز قیام می هر روز در راه و هر روز در راه
 و از دین اسلام خارج شود یا آنکه از راه شیعیه خارج شود و بر عاقل و دانا و تقصیر و اهل
 در آن در وجه جنسان و دعوت دخول یزان است سوال میکنم خدا را تو فیتی معرفت
 و اطاعت بر آن کوزه از منبه کان خود خواسته و شیعیه میا درم در این سوال محمد و آل محمد ۹۴
 و سلب توفیق نماید از ما بهتر روزگار آن بلکه سوال میکنم از حضرت صدیق استی در عالم را از جمله
 ثبات در دین و علماء را سخنی بگرداند و حفظ نماید ما را از شر نفس ماره مایه و بگرداند غایت
 اسرار را بخیر محمد و آل و شیعیان جمعین هر قسم ۲ قسبه ابر ۹ شهر و آل محمد ۱۲۶ عاقل و مستغنی
 فاشد
 هر چند صفت در کار محمد و آل محمد را گویم از هزار یک کشف بشم جوهر اول و دو کار میکند یکی آنکه از خدا بر نفس قبول
 میکند و دیگر آنکه نفس خلق برساند اطراف که نفس بگیرد دانش و ولایت بود و این طرف که خلق برساند بخش
 نبوت بود پس نبوت ظاهر و ولایت باشد و ولایت باطن نبوت و هر دو صفت در هر چه جمع میشود
 بدانکه ایشان که مراد است که او را چهار چیز باشد احوال نیکه اخلاص نیک و اخلاق نیک و معارف نیک
 بدانکه اخلاص خدا را بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک موصوفات و ملکوت معقولات و عالم محسوسات
 عالم شهادت و عالم خلق و عالم سفی کونید و مراد از این جمله عالم ملک است و عالم معقولات و عالم احوال
 و عالم غیبت و امر و عالم علو کونید و مراد از این عالم ملکوت بدانکه موصوفات بر دو قسم است
 قسم اول که با عالم جسم بهیچ وجه تعلق و تصرف و تدبیر ندارند و ایشان را اگر دانی خوانند
 و کرد و پاد بر دو قسم اند قسم اول که از عالم و عالمیان بهیچ وجه خبر ندارند و ایشان را ملکه
 همینند خوانند و غیر از ایشان خبر داده و قسم دوم اسکات ایشان صحاب بارگاه
 الوهیت اند و با سطر قضا بضر ربوبیت اند و این طایفه را با اصطلاح دیگر خبر شود
 کونید و مستند در رئیس این روح عظمی در عداد اعیان از در عظمی تر و رفیعتر

و ادرا با اعتبار قسم اعلا خوانند که اطلاق علیهم و با اعتبار دیگر عقد اول خوانند
 که اطلاق علیهم و با اعتبار دیگر عقد اول این طایفه است روح القدس که
 ادرا بعد از خوانند در صف آخر این طایفه است و قسم دیگر آنکه که با عالم جسم
 تعلق و تدبیر و تصرف دارند ایشان را ارواحان خوانند و ایشان غیر دو قسم اند
 قسم اول احوال اند که در سموات تصرف میکنند اهل ملکوت اعلا اند و قسم دیگر در زمین
 تصرف میکنند و اینها اهل ملکوت اسفل اند و چندین هزار از ایشان بر عالم
 و نباتات و حیوانات موقوفند بدانکه عالم جسم دو قسم اند سادات و اعیان
 اما سادات چون غرضی که سر و سادات سبع و ثنات بسیار است اما ارضیات
 چون براط غنصر و آثار علو چون رعد و برق و بار و باران و مرکبات چون
 معادن و نباتات و حیوانات و در کفر اخلاص یا نهایت نیست و عجایب این
 در هر نیاید اما کلیاتش بدانکه اول صیغه که خدا را پیدا کند آورد و حوهر
 بود آن جوهر را جوهر اول و عالم کبریا مکنون و این جوهر را خدا را خود در خلق
 بواسطه در یک طریقه الهی پیدا کرد و این اسم و ما امرنا الله و اعدا کلیم بالبر
 و این جوهر اول را باضافات و اعتبارات و با مشقه ذکر گفته اند جوهر اول
 کونند و روح اضافی کونید و قلم و روح عظم و روح کهر ۳ و مانند این گفته اند
 برزق و کوار جوهر اول را بر خدا را کسر دیگر ندانند از صفت آنکه غایت شریف و لطیف
 و دانا و مقرب و نهایت عاقل و شایسته است همیشه در شایسته خداوند پیشد

لاریه در سال ۱۳۰۴
در شهری سطرک و در
در سال ۱۳۰۴

بسم الله تعالى الرحمن الرحيم

ذوات طرازات حمیدیه ازله وصفات مقامات آسمان شایسته لم یزل لغت جلال طالع
حضرت رفیع الدرجات ذر اشون العلایه است که هند سه جوهرات کونیات و صد
بسیک کثرات بدیعیه لا شتر بقضا و بآیاتش باهم علیه کما هو تعالی علیه شان خلقت
الخلق لکنی عرف را مشهور میان نموده و مستتر بکلمه نیست بفسادها بقال
کان الله لم یکن مشرک بعباده عیان آن و نظر عرفان و وجدان در اقی ۴۴
انفس و آفاق حدیث با بیان بقایه حق بعبودیت در نحو بعیز و در عزیز بکونی ملک و کون
حاصل و بقصود مفقود در قاطبه کان و اکران و عیان و وصل سجا نه سجا نه ذراته
عن الله استر ان و الربط بسماعیا و کما نه عا ذلک جدا کثیرا و انما از لیا ابدا فقر
اجزاء عالم بکان و استمداد قاطبه بنبه کان بضر بعض از حضرت سجا نه تعالی نه بکان
رلیل مشهور بر عبودیت کثرت و اند بعض بعض را بقدرت تجلیه و کالات صدایت
ازله بنیه عیان بوبیت آنهاست که عز عرف نفسه فقد عرف ربه در هر دو عالم
مادر طربست بفسودی و لکاخین که عبودیت بوبیت است دلیل تائید منع متین
بکثرت که شبهه در عرفان غایتش متفرق نکرد و عبودیت نفس بوبیت است بکثرت
دقی رفق سه یک عبودیت و ربوبیت دیر را در آن واحد بکان ظهور
که باین معنی علی انه بذاته مفتی است با ناکون المعلمه لنفی خلافه و لم یکن
هناک شیء بخالفه فندعو الحاجة الی نفی ذلک شیء عن نفسه بتجدید منها
ق اعرفوا السابده عرفان حق است بقی ندای عز عرف السجباب او بصوت
او بمثال فقد اشرك را بسماع صاحب تشریه که خلقت الخلق لکنی عرف متوجه
ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار و مؤکد و ما خلقنا السموات والارض
وما بینهما باطلا ذلک ظن الذين كفروا وآیه و انما تولوا فتم وجهه شیخ

معد

فیطلب الحق بکل مکان در باطن و ظاهر اول و آخر که جمله بکلی از حق و بکار
نیست و لکن سیمونیت کافور و رنده جوهر نفس از بکلیان السلام بکن
کویا که لطیف مدود و الطلیب مدود در لحاظ عرفان غیر معتبرست و عزیز
و هم و فقدان معدوم صرف آیه و معرفت حق بقی و صدق او با و در بول و
ادبیای وی کالات محیطه این است و در عالم حق بخرق و ظهور شر بکالات محصور
و طلب دلیل بر یگانگی کمال حضرت مظهر متعال از حجاب جهل است که شان بکالات بفقیر
و عین که بصر در و اذ ان لا یسمو له و متحدید حقیقتش در شتر نقصان و تشبیه تعالی
بعزیز که در حقیقت است و خالق کلش در فعال و اساطیرکم و ما تعلمون بکالاته
عامل فنیق تعلمون یگانگی عبودیت را کراهت که سموت و ارض مجموع منقذ از حشر
واحد مروتق است و شهد اسم الله لا اله الا هو بصرح السمنو سموت و اذ ان
مادی آیات آفاق و فسر که از اظا هر است و مؤد آرو نه انفسکم افلا تعقلون
بکریه و لا تکنوا کالذین نوا الشنا هم انفسهم متحد و شوت کالات ذاتیه و صفات
ذات در مراتب آسمان و جهات انوار از شمر زوال است و اضداد و سوابق بعد
و هر دو شانه و کلیات متضاده الظواهر باقتضا کینوزت و مستی صدق و واقع
و منافات بین وجود و کثرت فزیه که طلعات و صدایات ذات و صده
جایزه است و نظر عارف بغير حق و محبوب مطلق و حق را اشراق است خیر
و کلیات بر غیر مشام و نشات لانهایات ایجاد خلقی جدید بقبول انوار شریع از کالات
و کل شیء احصیناه کتابا ما نور بقرائت کتاب کاف و اذ انفسکم و ما امرنا
الا واحده درسته و ما خلقکم و لا یحکم الا کف و واحده معنی از کتاب
و ظهور و مستحاز قال و قیل است و ما یؤمن اکثرهم باسلام و هم مشرکون انرا

وشیئا فثنا طراز شمس اقیغدر غریب از جبر شمس و لا یشتر متکلف و مبارک
 بر قوا بر او دیه کائنات بنفسها لنفسها کرد و و بدآء تجلی سبب متجلی
 بصفات فعلیه از خلق و رری و سبب و حیره و اراده و تکلم و شیئا بنفسها
 بکم کن فیکون ظاهر و علم اشیاء بمقاله علیه السلام العلم تمام العلوم
 واقع و فرقی تا بین علم نافذ و علم واقع بر معلوم و علم بکتاب و علم اشیاء اقیغدر
 و فرقی علم و اراده عیاناً و نفس و بیاناً و کتاب ثابت است و لو شئنا لذهب
 بالذی اوجینا الیک شاره بفرقی علم با زمان بایر و عدم تعلقی مثبت با
 و ثبت فعل با سبب مرتبه و سبب سبب خبر بکم و ما ریت اذ مریت و لکن
 رمرت بکرات ثبات تجلی تارة و نقرآن غیر کسب رافع تعطیل فیض بحر کرم و باج
 و شاره محو و ثبات اندسیات قدریه کینونات از ارض قضاء و دیور
 التحقق است بیدار آت با نهاییه در نظر بصیر و مرآت ثابت خیر و رغایت ظاهر و
 و مآذره جلیل منیم ما اذا سئلوا اجابوا که از افاق سماء و ما امرنا الا وحده
 بتعدیل ان الله لا یظلم شیئا از نشئه از من خیار نفس مجبولات بکم فاخلقوا
 در یوم شان کلامتیر لما خلق له و کل عالم یعمله بر شاکله طلب و اراده خود
 هر چه الله و در اظهار مانع خزینه الامانه هست خلق جدید است در مشاهد و اذ
 اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و استشهد هم علی انفسهم بهم الت
 بر بکم بکم و محمد بن بکم بکم و علی و اولاده و فاطمه صدیقہ اولیاء بکم قصرت
 و اول و اخ و بطر و طه سبب محبین حجابات اکوان و درجات عیان و نفس

امتنان و غلبه انسان فوق افاق برزخ کبریا که طلعت منقزل و ینوع اراده هر
 و مصدر قدره متجلیه و ما قدر و الله حق قدر کما هر و مهبط هر سه و مظهر
 حکام عباد و نقطه مجالی انوار و اولوا الامر عالم و کل شئ سوالی قام با مرآت
 که مؤد آرد و بوجوده ثبت الارض و است در عوالم لدنهایه شاهر است که مایشی
 منا الا وانتم له السبب ثابت و اصل بر و منشأ توحید و ارکان تفرید و تجدد و وجه
 است اتمید و سطعش صول و فرایض خیرات در ظهور مفاویر جنهم ملات سکا که فرایض
 حق ظهور ان لا اله الا انت بقصدین سزیم ایا انما في الافاق و فی انفسهم بنصر
 احبادکم فی الاجاد و ادوا حکم فی الارواح که تمام امر است حجت است با بغه است
 و لا اکراد فی الدین ریشه و ح با تاهدینا السبیل اما شاکرا و اما نقورا است
 بر عزرا بیدیم با یانهم و بعضی را بلطبع است علیها بکفرهم حکم فلکل من عند الله
 مابر است که لا حول و لا قوه الا بالله همان مفاد السعید سعید بطن الله
 و الله شقی فی بطن الله در شاه صنادق متکثر و شیئا در منشأ بحرین
 متضارین است به الوجود و لم یزل در بحر قنار مستدام تجمیع ظاهر بکلی جدید است
 و مشاهد او بجه ایمان که ارکان تحقق عالم امکان است افعال حکام توحید و موت
 و امامت و نقابت را بنفس قابل مقبول و تبریح ذاتی مجبول سازد و کتاب
 فطر جامع که لم یقصر احد شیئا الا و قد خلفه الله قبل ذلک سطر از آن وجود
 متکثر حرف از مقاصد شر و عرفان اتحاد تکوین و تشریع و ذات و صفات و اعمال
 و افعال در رصد و تحقق لازم و ادراکی مسئله قدره هر چه الدین است کما
 با حاطه قوس عقل و حل حتم است بر قوس انشیه و الدراده و مشعر آن فواید
 است در شاکله اختلاف امرین متقابلین و معاینه امرین را با حاطه صدقه نای

کثرت لا تحرکه لعموصف ولا تزیله القوصف و مراد باین شعر علم مطلق و منقسم
 و جهات حق و مرتبه احدیت جامعیه بر جهات و لهجات و نور شرق ارفع از
 و شمس ضیئه کثرت بحر القدر است احرار کثرت مندرج در کثرت قاعده و ناشر از
 مقامات و سبب و شرايط نام و بالکینونه منزله از صفات واضه او و تعینات
 و تنفائیت و مائیت جامع کل مقامات و سلوبات در انتقام معدوم صرف
 و حد تقر و تنزیه و تشبیه در وی ملحوظان و افاق بر نقطه ابد از لایه و کسرت محو
 و ثبات لم یزل و غیب امکان و علانیة احوال و محیط بر سره و در و زمان
 و حیوان و کسرت متعین به و علت قائم مستقرات و جوی و فخر است و ایه این
 و فارق بهیمنه و این باین شعر محقق است از مشعره مجامع عدل و مظاہر فضل او و این
 در نقطه بدییه معرر از فضل و صلند بر العدل و الفضل و الفضل و اوصال مزاج ابدی و فلا
 بحر علییه هو اجزاء و لا یخلف با هو اجزاء و اها لاله عوالم فضلیه در کل
 حالات و در تمام مراتب و مقامات ناظر علی عا کینونت ذات و وقف بعین
 انه و لا علم بعلم ندارند و عادات لازال نشانی از بسوی حد و در جهات کثرت
 و لم یزل خلق جدید بستره عین الله بر سر لهجات خوانه که هر شعر را بنظر است در مرتبه
 بشر و معلوم است و علم است شاه شاه و انور این است و ابد از آن خبر نیست
 انما خلف لشدق ظهور و اشهر لعظم نون و کلمه و مصلی و ایل و تقریر و ابا
 اذا انجبت و سوع من ضد و در بیان مزاج محرم تا با و و علامه للوقف الصادق و
 المقام و الوارد علی حقیقه لم یطلب و المرام و ان کان تیانة اعلم و الکلام ان کون
 و معارفه مطابقا لما علیه کن باین ملک العلم که تطبیق الصورة و شخص قال علی

و انت الکتاب المبین الذی با حروفه یظهر المضمر و علامته ان لا یستلزم
 لای شئی و لا یکتب عن شئی و لا یعجب باین هر دو لا ذکر ستر لوقوده عما نقطه الله سرار
 و همه که بشیء واحد که هر عالم شیء عالم است تمام شیء لوحده امر است بل در ادراک
 ظلمیکه در اقصی مقام عکس است لاینها یظل لای شئی خاص است ادراک کل است
 حضور صیاق حقایق است و با شباع ظهور بر برشته فار تغیر و اجور بل هر
 نفس اللطف و الحکمة و التفکر با هو طالع و شیهة ال شئی و طلب قابلیت و غی
 بترج شئی عین مراد است و تجا حقیقیه بترج شئی هان لفعال ذات شئی است
 بفعل ذات مزاج و موجد بکم کن فیکون با و معروف او است بنفیه و با و متعین
 و محبوب از او و حجاب استناع عین تجا عرفه بل استناع و تجا هر یک تجا
 علیهمه از مقصود و لا یعرفه الا الالهون و قسطا سر عدل و میزان مستقیم
 توافق و جود و جود است و موازن عادل و نفس کامله انه و این موازن
 علی میزان بل است میزان با بداع او است بل میزان هر مقام بنظر او است
 فما یعرف بهی هرقی فی الروحیه و النبوة و الولایة و الهی الک و رافع خلاص و جلا و نور
 و اظهر شایسته و الا حجة به بالخز و قرة به تامة و صنع الهی کلامه شیه و مصدر
 ادیان و منبع شرایع و ما خذ قران انور موازن است و آیات مستجبات و ادب
 و جبار مستقیمه المعانی و اتفاق عقول مستقیمه عادل و متبع و میزان و عیان است
 و فطره به الترفظ انک علیها لا تبدل لخلق به در مراتب ذاتیه بدییه اصول
 دینی و در ستوان فعلیه آثار و اطوار علییه و زو عنده و اقام الوجوه و لعب
 و اشته و علامت صدق فطره مبعده عرفان حکم منوع است بل تا ممل

منفعله و کمونات متعینه است که منزه است و لم یعرف نام زنانه مائتیه ناجیه
که موت ضلالت و کفر است از طوارشات تقابلت مرتفع و حکم
شیعتنا اشد اتصالا بنا را منور بمن مائتیه و لایتنا فقدمائت شیعنا
دشته و سموت عالیات عوالم لانهایات بهین و ارضانها بشمال مقتوضه
بل مملکتیه اسیر امر اسیر اولاد است در کاه بنابر آموخت و ارضانها
نیست طر و ارض مکان بالمره با خطا بهر کرد و اها فلن در صورت طایفه کامله
حت بود در عدم کشیده و عقمش متم تبلیغ و کلمه حجه به عدم بفرط طابع است
و کذب و خلاف عصیان و ترک اولیائ و عصمت کامله است و احاطه شریک معانی
احاطات از جسمیه و نوریه و قطبیه و مرکزیه و سره بینه و سره بیست و بیشتر
عظم سباب و وسطا شریک قدم و ساطیت و فرقه ناجیه لام ۴ و ۵
مطلق و کلمات و ما در مصنوعات و قدرت تجلیه و شیت ماضیه و علم نافه
و دیدار و آن به و اسم به و غیر اسم نفس الله دانند و انما کما الله یولت احدا
من العالمین مغتر است بجز تقوی الزام نمیکند و لایسبه سابق و لایحقیقه لاحق
و لایموقه قاتین و لایطمع از ادراکه طامع سو که آن و هلاکت نشان مصحح
با جعل النار بانوب الیه و قولوا فینا ما شئتم ولن یبلغوا و یفرطین و ارباب
افراط و غلو ملعون و نمط اوسط و خیر امت مفار ما قال ال محمد قلنا است
و کتمان ما انزل الله الکتاب بلسان موحب بعد از اسلام عبودیت مقتضی است

و من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله در معرفت نورانیت لام ۴
و عدد الهیه در ظهور خاص در نفو عوام عشر و در نفو خاص عام است و دولت
عدویه و ظهورات نوعیه اعداد را ماله است فایما تولوا فتم وجه الله است رهبان
و محن و اسد اسد الله فی النبی لا یقبل العمل العباد الا بمعرفتنا شرح
سپار از مقامات آل است و عرفان امامت و اقرار بان از مسمات نبوت
است لمن اهتد را الحق و تقصیر بالنجاه سبلا و کرمیه بلع ما انزل الیک شاه
بهر است بانه امامت بمکمله نفسانه جزو متم و ظاهر هر نبوت دناست
و مصدوقه تطهیر جماع طرفین در شان ال عبادنازل و کذب مصداق جبر و جبر
منزله کذب است و بفر کذب دعوات صدق فکونوا مع الصادقین
و متقنه انی جاءک للناس اما قال من ذریعی قال لا یزال عمل الظالمین مکرکه
عممت و ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم ظاهر است مطلق حکام
و سلاطین جوریت و الله مستلزم طاعت فاشق است و ذلک فیما فی عرض حکم سحاب
و قال عما توهمه الظالمون لابطالون و نفی از شیعه که حاکم و مرآه سر با پان لام ۴
و شبه ظاهره و حاکم بر عباد و سلطان بر بلاد و مصدر علم تدریج و صاحب علم
نظر و لدنه است لازم الذعان است و محمل عنایت لام ۴ از در لطف حتم است
و افعال خلق در غیبت لام ۴ بفقده ان قرینه ظاهره است چنانچه در حضورش مستلزم
نشان امام است هرگاه از برادر اکما شیع کاط نباشد در معتم و ما در کتب آشفته
از افعال بوجه حق عالم از مقتضیات عمل و از لوازم اصول این است و دهر است

